

تحلیلی ساختی از چرخه‌های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی (بررسی موردی عصر صفوی)

دکتر احمد رجب‌زاده*

چکیده

تمدن معمولاً از نگاهی توصیفی و بطور عمده بصورت جریانی متعین مورد بحث قرار می‌گیرد و کمتر به رابطه تمدن و حوزه اجتماع و عمل انسانی و امکان‌هایی که به خاطر آزادی و انتخاب انسانی در مسیر یک تمدن وجود دارد توجه می‌شود. این نوشته در پی آن است تا رابطه تمدن و سیر صعود و نزول آن را با ساخت‌های اجتماعی جوامع سازنده آن بررسی کند و نشان دهد، چرخه‌های صعود و افول هر تمدن نتیجه چرخه‌ها و سازکارهای تراکمی، بازتولیدی و انحطاطی شکل‌گرفته در نظام اجتماعی - سیاسی جوامع سازنده و حامل آن است. در این زمینه تمدن اسلامی در یک دوره معین (دوره صفوی) موضوع بحث قرار می‌گیرد و تأثیر نهاد قشربندی، حکومت (سیاست)، خانواده، مالکیت، در سیر صعودی و نزولی تمدن اسلامی در این برهه و همچنین تأثیر تصمیم‌گیری‌های حکومتی در جهت حل مسایل بر این چرخه بررسی می‌شود. از مفهوم امپراتوری برای اشاره به ساخت سیاسی، از مفهوم قشربندی با ویژگی وابستگی متقابل ابعاد و انفصال آنها و باز و بسته بودن آن، نظام خانواده و هنجارهای مستقر در زمینه وراثت در سه بعد اداره (یسعت)، دارایی (ارث) و پیوند اجتماعی (خویشاوندی)، مالکیت و شیوه تولیداری و اثرات آن بر نظام قشربندی و موقعیت حکام در تحلیل و تبیین فرایند تمدنی این عصر استفاده می‌شود.

«مطالعه صور نوعی تمدن‌ها در خلأ بی‌ثمر است.... میان جامعه و ساخت کلی و تمدن، مناسبات دیالکتیکی وجود دارد و این مناسبات در کلیه چم و خم‌هایشان باید مورد مطالعه قرار گیرند» [گورویچ، ۱۳۵۸، ۲۵۹].

مفهوم تمدن

«تمدن» مفهومی است که به معانی مختلف به کار می‌رود. از یک دیدگاه، تمدن همان فرهنگ است بطوریکه مترادف با فرهنگ به کار می‌رود (تایلور). از نگاه بعضی، تمدن صورت پیچیده‌تر فرهنگ است که دارای ویژگی‌های قابل رؤیت بیشتری است (کروبر). تمدن از نگاه هویچر (H. Hoijer) فرهنگی است پیشرفته‌تر که «از نظر کیفی دارای عناصر عالی‌تر است».

در نگاه بعضی، حوزه‌ای از پدیده‌های انسانی، فرهنگ و حوزه دیگر تمدن است. اسطوره‌ها، مذهب، هنر و ادب از اجزاء فرهنگ است و علوم و فنون در جرگه تمدن قرار دارند.

گاهی تمایز فرهنگ و تمدن بر اساس حوزه جغرافیایی و اجتماعی آنها مشخص می‌شود. تمدن، فضای جغرافیایی وسیعی را در برمی‌گیرد و گاه چند اجتماع را در خود جای می‌دهد. حال آنکه فرهنگ درباره یک اجتماع به کار می‌رود [ساروخانی، ۱۳۷۰، ۵ - ۱۶].

مفهومی از «تمدن» که آن را مترادف با فرهنگ به کار می‌برند، «تمدن» را تا حد یک مترادف تقلیل مرتبه می‌دهد؛ بطوری که در تعریف تایلور، فرهنگ بتدریج از صحنه کنار گذاشته می‌شود. امروزه در حوزه علوم اجتماعی، تمدن کاربردی ندارد و جای مفهوم «تمدن» را مفهوم «فرهنگ» گرفته است که از آن به عنوان مفهومی تخصصی بحث می‌شود. مفهومی از «تمدن» که آن را شکل پیچیده‌تر فرهنگ، از لحاظ کمی یا کیفی، می‌داند، با عنایت به اینکه ملاک مشخصی در تفکیک پیچیده از ساده وجود ندارد و در اغلب موارد ارزش‌ها به عنوان ملاک در بحث وارد می‌شوند، مورد نقد قرار گرفته است. زیرا مفهوم «تمدن» با این ویژگی، توانایی تمایزبخشی واقعیت را بصورت روشن از

دست می‌دهد. علاوه بر این، در حوزه تئوریک علوم اجتماعی، این مفهوم از «تمدن» قادر به توضیح واقعیت‌ها و تبیین آنها نیست. به همین جهت استفاده از آن نه در طبقه‌بندی پدیده‌های انسانی واجد سود و فایده‌ای است و نه در توضیح آنها قادر به ایفای نقشی است. مفهوم «تمدن» به عنوان حوزه‌ای از پدیده‌های انسانی (مانند علوم و فنون) در کنار فرهنگ نیز مورد ایرادی مشابه قرار می‌گیرد. چه توجیهی وجود دارد علوم و فنون، که خود پدیده‌های معنوی هستند و مانند اسطوره و هنر و مذهب قابل انتقالند، از مصادیق دیگر فرهنگ (مذهب، هنر، اسطوره) تفکیک شوند و این تفکیک چه سودی در حوزه نظری و عملی دارد. در کاربرد «تمدن» در این معنی هم بیشتر ملاک‌های ارزشی مداخله دارند: از جمله علم‌گرایی و فن‌گرایی جدید که به علم به عنوان شکل ویژه‌ای از معرفت بشری توجه دارد.

این دیدگاه‌ها که بطور عمده درباره ماهیت فرهنگ و تمدن بحث کرده و کوشیده‌اند تا مفهومی انتزاعی و خنثی از تمدن و فرهنگ بسازند و بپردازند، در عمل تمدن را تا حد مفهومی مترادف با فرهنگ یا مفهومی مبهم که قادر نیست خدمتی به توسعه علم کند تقلیل داده‌اند. همین امر موجب شده است، امروزه در علوم اجتماعی کمتر از این مفهوم استفاده شود.

برخلاف دیدگاه فوق، دیدگاهی که از تمدن به عنوان مفهومی استفاده می‌کند که با آن مرز یک فرهنگ با فرهنگ دیگر مشخص می‌شود، به جای عنایت به ذات و ماهیت فرهنگ و تمدن، به وجه انضمامی و واقعی فرهنگ توجه کرده و در پی آن است که مشخص سازد فرهنگ به عنوان نظامی از معانی یا انواع پدیده‌های انسانی با وحدت نسبی خود، چگونه از فرهنگ‌های دیگر با همین ویژگی متمایز می‌شود. در این تلقی، فرهنگ به عنوان واقعیتهای تلقی می‌شود که با آن یک جامعه خود را از جامعه دیگر باز می‌شناسد و فرهنگ برای جامعه به مثابه شخصیت برای فرد است.

در این تلقی، هر جامعه‌ای دارای نظام فرهنگی ویژه خویش است که موجب تمایز آن از سایر جوامع می‌شود. نظام فرهنگی با هویت جمعی ویژه‌ای پیوند خورده است. از آن انرژی گرفته و به آن هویت می‌بخشد. با قبول این تلقی از فرهنگ که به جای پرداختن به ماهیت فرهنگ، از بحث ماهیت گذر می‌کند و به وجه واقعی و انضمامی فرهنگ

می‌پردازد، تمدن مفهومی است که بر فرهنگ‌هایی اطلاق می‌شود که فراتر از هویت‌های جمعی متعدد (اجتماعات مختلف) شکل گرفته است. به همین جهت فراتر از حیات اجتماعات مشخص (از لحاظ زمانی) و فراتر از حوزه جغرافیایی یک اجتماع (از لحاظ مکانی) گسترش می‌یابد. در این معنی، تمدن به نوعی خاص از فرهنگ اشاره دارد: فرهنگ‌های فرا اجتماعی که علی‌رغم گستردگی آن در حوزه چند اجتماع (چه زمانی و چه مکانی) دارای وحدتی نسبی است که اجتماعات مختلف در پرتو آن، خود را یگانه احساس می‌کنند. از تحول و تغییرات درون و بین اجتماعات تأثیر می‌پذیرد و بر تحول آنها تأثیر می‌گذارد.

با این تلقی از تمدن، تمدن اگرچه از حیث ماهیت همسنخ فرهنگ است، اما اشاره به نوع خاصی از فرهنگ دارد که مکانیزم تغییر و تحول آن با نظام فرهنگی متعلق به یک جامعه تفاوت دارد. در این معنی به فرهنگی تمدن گفته می‌شود که فراتر از مرزهای یک اجتماع مشخص در طول زمان و در مکان گسترش یافته باشد و علی‌رغم این گستردگی، وحدت نسبی خود را حفظ کرده باشد. با این معنی، تمدن اسلامی فرهنگی است که فراتر از خاستگاه خود، مدینه النبی، گسترش مکانی و زمانی یافته است و اجتماعات متعدد را در بر می‌گیرد. از حیات اجتماعی آنها متأثر می‌شود و بر حیات اجتماعی آنها تأثیر می‌گذارد. تمدن غرب، فرهنگی است که فراتر از خاستگاه خود، فرانسه، انگلیس، آلمان یا هر جامعه دیگری که در تکوین آن نقش داشته، گسترش مکانی و زمانی یافته است.

تمدن به این معنی به نوع ویژه‌ای از پدیده‌های انسانی اشاره می‌کند و منزلتی تمایز بخش و تئوریک دارد. زیرا علاوه بر اشاره به حوزه ویژه‌ای از پدیده‌های انسانی، در تحلیل و تبیین آنها هم ما را یاری می‌رساند.

گورویچ هنگامی که از تمدن سخن می‌گوید، به این نکته اشاره می‌کند «که هر یک از جوامع کلی در یک تمدن شرکت می‌کنند و به ایجاد آن دستکاری می‌نمایند. در این مقام نمی‌توان، جو تمدنی و جامعه کلی را یکی ساخت و هم نمی‌توان آنها را مجزا و منفک از همدیگر مدنظر قرار داد. از طرفی تعداد صور نوعی جامعه‌های کلی و ساخت‌های آنها بیش از شماره تمدن‌هاست، و از طرف دیگر تمدن‌ها، در عین آنکه از ساخت‌های کلی

درمی‌گذرند، ملاط آنها را تشکیل می‌دهند و از آنها پیروی می‌کنند و در ضمن قسمت اعظم هر یک از این تمدن‌ها مولود پدیدارهای اجتماعی تام یا جامعند» [گورویچ، ۱۳۵۸، ۲۵۹].

این مفهوم از تمدن در مقابل مفهومی از فرهنگ قرار می‌گیرد که فرهنگ را به عنوان نظامی از معانی و فراورده‌های انسانی می‌شناسد که وحدت نسبی دارند؛ در یک اجتماع نشو و نما می‌کند؛ از شرایط آن تأثیر می‌پذیرد و در مقابل، بر آن اجتماع اثر می‌گذارد و وحدت معنوی آن را فراهم می‌آورد. از این مفهوم فرهنگ به عنوان نظام فرهنگی هم یاد شده است که برای پرهیز از ابهام در این نوشته از آن با همین عنوان یاد می‌شود.

در این تلقی، مفهوم تمدن و نظام فرهنگی (فرهنگ) مفاهیمی هستند که ذیل مفهوم فرهنگ (به معنای اولی، که به ماهیت فرهنگ اشاره داشت)، قرار می‌گیرند و در طبقه‌بندی از آنها استفاده می‌شود. تمدن به این معنی رابطه‌ای متقابل با اجتماعات و هویت‌های جمعی‌ای دارد که در بستر آنها آرمیده است و به عنوان ملاط روابط اجتماعی از حیات جمعی بهره می‌گیرد و به آن شکل می‌بخشد. در این معنی می‌توان از جامعه‌شناسی تمدن یا تمدن‌ها سخن گفت و ویژگی‌های هر تمدن و اوج و حضیض آن را با شرایط اجتماعی اجتماعات حوزه تمدنی مذکور و روابط میان جوامع و متقابلاً شرایط اجتماعی جوامع را با استفاده از ویژگی‌های آن تمدن تبیین کرد.

در توضیح و تبیین تحولات هر تمدن، یکی از حوزه‌های علم اجتماعی که می‌توان از آن استفاده کرد، جامعه‌شناسی توسعه است. از نگاه جامعه‌شناسی توسعه، ریشه‌های هر توسعه تمدنی و صعود و افول تمدن‌ها، در بخشی نتیجه مکانیسم‌هایی است که در جوامع مستقر در حوزه آن تمدن فعالند و خود متأثر از ساخت‌ها و نهادهای شکل گرفته در آن جوامع هستند. این مکانیسم‌ها می‌توانند «باز تولید شوند»، «انحطاطی» یا «توسعه‌ای» باشند.^(۱)

تمدن اسلامی در طول حیات خویش دارای فراز و نشیب‌های مختلف و صعود و افول‌های تمدنی بوده و این فرایندها در مکانیسم‌های درونی جوامع مستقر در حوزه تمدنی مذکور ریشه داشته است. بعضی از مکانیسم‌ها بصورت متناوب در جوامع اسلامی عمل کرده و دورنمایی از توسعه تمدن یا افول آن را در بخش‌های مختلف حوزه

تمدن اسلامی در پی داشته است. به خاطر وجود ساختارهای مشابه در جوامع اسلامی است که گاه در چند بخش از حوزه تمدن اسلامی فراز و نشیب‌های مشابهی دیده می‌شود.

یکی از دوره‌های توسعه تمدن اسلامی دوره صفوی است که با حکومت شاه‌عباس به اوج خود می‌رسد و بعد از آن راه زوال در پیش می‌گیرد. افت و خیز تمدن اسلامی در این دوره بیش از هر چیز متأثر از ساختار جامعه صفوی و تمهیداتی است که انجام می‌شود و مشابه وضعیت جوامع اسلامی در دوره‌ها یا مناطق جغرافیایی دیگر است.

آنچه در ذیل می‌آید تحلیلی است جامعه‌شناختی از توسعه تمدنی جامعه صفوی و زوال آن که با روش تحلیل ساختی یا نهادی انجام پذیرفته و در آن به عوامل چندی توجه شده است: ساخت سیاسی، انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی، موقعیت بین‌المللی، نهاد خانواده، نهاد مالکیت و نهاد قشربندی.

ساخت حکومت صفوی به عنوان یک امپراتوری تلقی شده است و بر اساس نظریه ایزنشتاد ویژگی‌های ساخت سیاسی و انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی در آن و نتایج آن برای توسعه تمدنی جامعه و بعد از آن نحوه عمل و مکانیسم‌های ایجادشده توسط هر یک از نهادهای مورد بررسی در درون ساخت امپراتوری بررسی شده است.

قبل از ورود به بحث تاریخی ابتدا درباره مفاهیم امپراتوری، نهادهای خانواده و خویشاوندی، مالکیت و قشربندی توضیحی ارائه می‌شود.

تعریف چند مفهوم

امپراتوری، یک ساخت سیاسی

ایزنشتاد امپراتوری را یک ساخت سیاسی تلقی می‌کند که با تسلط گروهی از نخبگان با هدف استقرار نظام سیاسی واحد متمرکز شکل می‌گیرد و در آن تصمیم‌گیری و هدف‌گذاری سیاسی انحصاری است. به اعتقاد او، تکوین امپراتوری‌ها، مستلزم وجود دو شرط است:

اول، این نظام در روند تکاملی حیات جوامع، زمانی سربرمی‌آورد که ساخت

اجتماعی از سطح نسبتاً بالای تفکیک در نظام تقسیم کار اجتماعی برخوردار شده باشد؛ به نحوی که جا برای واحدهای انتسابی مانند خانواده، خویشاوندی یا گروه‌های منزلت سنتی تنگ شده باشد و تفکیک نظام تقسیم کار نیروهای را ایجاد کند که با این واحدهای سنتی در تقابل قرار گیرند.

دوم، تفکیک ساختاری فوق با ظهور نوع جدیدی از رهبری سیاسی و نخبگانی با اهداف و درکی وسیع‌تر از اقتدار سیاسی و توانایی عمل، همراه شود و شکل‌گیری امپراتوری را ممکن سازد [Eisenstadt, 1968, 43].

اما حکامی که امپراتوری را شکل می‌دهند، علی‌رغم گرایش به استقلال از ساخت‌های سنتی، مقید به آن باقی می‌مانند و وابستگی خود را به بنیادهای مذهبی - سنتی همچنان حفظ می‌کنند. در این شرایط، نقش سیاسی رعایا با انواع نقش‌های دیگر آنها در اجتماعات محلی پیوسته است و واحدهای انتسابی سنتی مانند اشرافیت‌های ارثی و اجتماعات خطه‌ای، با حفظ کارکردهای سیاسی خود، بصورت واحدهای نمایندگی سیاسی در اقتدار امپراتوری به مشارکت می‌پردازند.

امپراتوری با گرایش به استقلال از سنت، وابسته به آن باقی می‌ماند. در نتیجه سمت‌گیری‌ها و فعالیت‌ها و سازمان‌های سنتی و جدید (متعلق به بخش تفکیک شده نظام اجتماعی) درون امپراتوری، گرهی از روابط متقابل به وجود می‌آورند که موجب شکل‌گیری تناقض‌ها و تضادهای بسیار در این ساخت می‌شود و به بیان بودون ساخت امپراتوری را به ساختی انحطاطی مبدل می‌سازد (در مقابل ساخت تجمعی نظام جهانی) [بودون، ۱۳۶۴].

حکام امپراتوری در جهت استقلال خود، به آزادکردن منابع (انسانی و غیرانسانی) از قید گروه‌های اشرافی سنتی، کنترل این منابع و به‌کارگیری آنها در جهت اهداف خاص خود گرایش دارند. به این منظور به ایجاد گروه‌های منزلت جدید در مقابل اشراف می‌پردازند که همان بوروکراسی وفادار به حکام است. اما به‌خاطر وابستگی به سنت، نمادهای منزلتی که توسط گروه‌های جدید به کار گرفته می‌شود، همان نمادهای منزلت گروه‌های سنتی است. در نتیجه، این گروه‌های جدید، خود اشرافیگری پیشه می‌کنند و تبدیل به اشراف (Aristocratize) می‌شوند و در جهت تضعیف و فروپاشی امپراتوری گام

برمی‌دارند که مهم‌ترین آنها، اشرافی شدن بوروکراسی و مردان قدرت امپراتوری است [Eisenstadt, 1968]. همچنین میان سیاست‌های اقتصادی بلندمدت و کوتاه‌مدت حکام، تناقض وجود دارد. نیاز به تحرک منابع در جهت دستیابی به اهداف بلندمدت، آنها را در کوتاه مدت نیازمند کمک مالی گروه‌های اجتماعی می‌سازد و وابستگی آنها را به این گروه‌ها تشدید می‌کند و موجب ضعف حکام می‌شود.

علاوه بر این، فقدان مردان قدرت به حد کافی در بوروکراسی که حکام را به اهداف گسترش طلبانه‌شان رهنمون سازد، حکام را به زمینداران و نجبای محلی یا اداری‌هایی متکی می‌کند که بتدریج اشرافی می‌شوند و گرایش‌های جدایی طلبانه دارند.

تبدیل مشاغل اداری به ملک افراد و در نتیجه فروش آن، یکی دیگر از عواملی است که بوروکراسی ایجاد شده برای تحقق اهداف را به عامل مقابله کننده‌ای با این اهداف تبدیل می‌کند. زیرا به این نحو کنترل بر این پست‌ها از دست حکام خارج می‌شود. این فرایند نیز در نتیجه همان گرایش به اشرافی شدن شکل می‌گیرد.

چنانکه ملاحظه می‌شود، بنا به رای ایزنشتاد، بنیاد دوگانه امپراتوری‌ها، فرایندها را درون آن شکل می‌دهد.

نهاد خویشاوندی

این نهاد، نهادی است که فراتر از حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی در همه وجوه اجتماع نفوذ می‌کند و تأثیر می‌گذارد. در بسیاری از جوامع، در کنار مذهب یا در آمیختگی با مذهب، مبنای انسجام اجتماعی و تداوم آن را تشکیل می‌دهد. این مطلبی است که مکرر از سوی مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان درباره جوامع سنتی و جوامعی که دارای تکنولوژی ساده‌ای هستند، تأکید شده است [Goody, 1968, P.401/Eggan, P.1968, 390].

گودی با پیروی از ریور (River) سه مسیر تأثیر نظام خویشاوندی از طریق ارث (انتقال دارایی)، جانشینی (انتقال سمت اداری) و نسل (انتقال عضویت گروه خویشی) را از یکدیگر متمایز می‌سازد و معتقد است که این سه وجه لزوماً متناظر با یکدیگر نیستند [Goody, 402 - 1]. در واقع سه وجه فوق، بیانگر سه مسیر تأثیر نظام خویشاوندی بر اقتصاد، سیاست و گروه‌بندی‌های اجتماعی است.

نهاد فرصت‌ها (قشربندی)

نهاد فرصت‌ها به مجموعه قواعد و قوانینی اشاره دارد که نحوه بهره‌وری از امور باارزش در جامعه (موقعیت‌ها، پاداش‌ها و منابع) را مشخص می‌سازد. از جمله این امور باارزش که در هر جامعه‌ای می‌توان مشخص کرد، کنترل امکانات مادی، قدرت و نمادهای منزلت (و در بخشی اطلاعات) است.

کنترل امکانات مادی بطور عمده توسط نهاد مالکیت در اختصاص مازاد مشخص می‌شود و به گروه‌های مالک ابزار تولید محدود نمی‌شود. گروه‌های دیگری نیز در جامعه هستند که اگر چه در فرایند تولید مداخله‌ای ندارند، اما از طریق مداخله عمل ایدیولوژیک، بهره‌ای از مازاد به آنها اختصاص می‌یابد. مانند بهره‌روحانیت ادیان از مازاد.

کنترل قدرت و اقتدار نیز اگر چه از سوی نهاد دولت مشخص می‌شود، اما به آن محدود نمی‌شود. بخصوص در امپراتوری‌ها، در درون اجتماعات تشکیل دهنده امپراتوری، قواعد حاکم بر سلطه، تابع همان قواعد نهاد دولت نیست. مانند نهادهای مربوط به اقتدار در طوایف کوچرو که با نهادهای مربوط به اقتدار در شهرها تفاوت دارد. در این‌باره نیز حضور نیروهای ایدیولوژیک (اعم از دینی و غیردینی) و بهره‌وری آنها از قدرت و اقتدار، همچنین اقتدار تخصصی دانشمندان و بوروکرات‌ها امری است که به مالکیت ابزار تولید مربوط نمی‌شود و بنیان‌های خاص خود را دارد.

کنترل نمادهای منزلت بیشتر از دو مؤلفه دیگر (بهره‌وری مادی و اقتدار) از مالکیت ابزار تولید دور، و به نهاد مذهب و خویشاوندی نزدیک می‌شود. وابستگی خاندانی، خصوصیت کاریزمایی رهبران دینی، منزلت حاصل از اقتدار تخصصی، از جمله اموری است که در این مؤلفه تأثیر می‌گذارد، بدون اینکه از مالکیت ابزار تولید منتج شده باشد [Barder, 1968, 294 - 2].

اینها مؤلفه‌هایی هستند که در جهت تقویت یکدیگر عمل می‌کنند و در مجموع نهاد فرصت‌ها را در یک جامعه شکل می‌دهند و بر اساس آن جامعه قشربندی می‌شود. با توجه به پیوند متقابل مؤلفه‌های مذکور، این نهاد نیز در عرصه‌های مختلف حیات

اجتماعی تأثیر دارد و در نتیجه بر توسعه تمدنی جامعه مورد نظر مؤثر است. در مجموع این نهاد در جهت شکل دهی به قشری به عنوان اشراف در مقابل عوام عمل می‌کند. ترکیب اشراف، تصلب این نهاد و فقدان یا امکان تحرک اجتماعی، میزان افتراق یا تمرکز بنیان‌های تمایز فوق (مادی، معنوی، سیاسی) در یکجا از اموری است که بر روند توسعه درونزای جامعه تأثیر می‌گذارد.

نظام فرصت‌ها بر اساس تمرکز فرصت‌ها در یک قشر خاص یا تفکیک آن در میان گروه‌های اجتماعی مختلف، نوع فرصت‌هایی که در اختیار گروه‌های مختلف قرار می‌دهد، میزان تحرک اجتماعی و دستیابی گروه‌های دیگر به این فرصت‌ها یا بستن مرزهای اقشار، اموری است که در موقعیت‌های تاریخی متفاوت تأثیرات متفاوتی بر روند توسعه داشته است.

نهاد مالکیت

نهاد مالکیت ابتدا در حوزه اختصاص مازاد اثر می‌گذارد دارد و به تبع آن، از طریق مالکیت ابزار تولید، فرایند تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که مازاد چگونه اختصاص می‌یابد و محصول توسط چه گروه‌ها و نیروهائی کنترل می‌شود؟ در زمینه تولید نیز سؤال اساسی این است که ابزار تولید توسط چه گروه‌ها و نیروهائی کنترل می‌شود؟ همچنین دربارهٔ کنترل محصول سؤال اینجاست که به چه میزان اجبار سیاسی (مستقیم) یا اجبار اقتصادی مداخله دارد؟

بعد از توضیح کوتاه دربارهٔ مفاهیم اصلی مورد استفاده در این نوشته، اکنون به بررسی شرایط جامعه صفوی، روند توسعه تمدنی عصر شاه‌عباس و سپس زوال آن و عوامل ساختاری مؤثر بر آن می‌پردازیم.

امپراتوری صفویه

امپراتوری صفویه حول کاریزهای صوفیان صفوی اردبیل، که خود نیروی شهری محسوب می‌شدند [سیوری، ۱۳۶۳، ۲] و با کمک نیروهای نظامی ایلات با حرکتی از غرب به سوی شرق [لمبتون، ۱۳۶۲، الف، ۲۰۲] تکوین یافت. این امپراتوری از درون

واحدهای اجتماعی پراکنده به جا مانده از امپراتوری‌های گذشته در شرق امپراتوری نوپای عثمانی و بر بنیان بقایای حکومت آق‌قویونلوها، شکل گرفت [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۰۹].

در این دوره ایلات ترکمانی که از دوره سلجوقیان به‌جای مانده بودند و ایلات ترکی که بعدها با حمله مغول در قلمروهای آباد ساکن شدند و مسلمان به‌شمار می‌رفتند، بطور عمده با طریقت‌های صوفیانه در پیوند بودند و در دیانت، بیش از آنکه با اهل شریعت حشرونشر داشته باشند، به قطب‌های تصوف وابسته بودند [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۰۹]. دلیل آن را هم معمولاً شور موجود این طریقت‌ها و تشجیع آنها به جهاد و مبارزه می‌دانند.

در حرکت صفویه، در کنار ایل‌های ترک، از ایل تالش نیز یاد می‌شود که فارس زبان و مستقر در قلمروهای شمالی ایران بوده و در ابتدای کار صفویه از نیروهای اصلی محسوب می‌شده است.

بعد از استقرار امپراتوری صفوی حول کاریزمای شاه اسماعیل صوفی، با ایدئولوژی شیعی (البته با صبغه صوفیانه آن در بدو امر که بیشتر محبت و ولایت معنی و مفهوم می‌یابد)، سران ایلات که در مراحل مختلف به صفویه پیوسته بودند، اشرافیت این امپراتوری را تشکیل می‌دادند [سیوری، ۱۶۵] و مناصب مهم درباری و حکومت‌های ایلات را در اختیار داشتند [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۱۱]. قدرت سران ایلات در این دوره تا حدی است که عزل و نصب شاهان در اختیار آنهاست. حتی شاه عباس اول خود با کمک سران ایل استاجلو به قدرت می‌رسد [سیوری، ۶۵].

در این دوره آنچه به عنوان ایل شناخته می‌شود، یک اتحادیه جنگی است که شکل‌دهنده یک نیروی نظامی است تا یک شکل خاص حیات اجتماعی [Reid, 1983, 9]. زیرا در این دوره شاهد به وجود آمدن تغییرات زیادی در ترکیب طوایف ایلات مختلف و افزایش و کاهش شاخه‌های آنها هستیم. [Reid, 10]. رؤسای ایلات هم رؤسای یک نیروی نظامی محسوب می‌شدند که قدرت آنها صرفاً ناشی از انتخاب درونی آنها از سوی شورای ریش سفیدان طوایف نبود، بلکه بخشی از آن، ناشی از قابلیت‌های آنها در سازمان دادن به نیروهای نظامی طوایف و متحد ساختن آنها بود. این امر با تغییر ریاست

در شاخه‌های مختلف هر ایل تأیید می‌شود [Reid, 9]. از این رو رؤسای ایلات بعد از استقرار امپراتوری براحی از موقعیت ریاست ایل به موقعیت حاکم یک منطقه با وجود روستاها و شهرها تغییر یافتند [Reid, 13 - 9]. اینها هر یک در مراحل مختلف زندگی خود در فرایند تشکیل حکومت‌ها و فروافتادن آنها، واجد تجربیاتی بیش از رییس یک ایل (به معنای یک اجتماع) بودند. آنها اگر چه به همراه نیروی ایلی حرکت می‌کردند، اما این نیروی ایلی بود که به تبع مقاصد نظامی آنها جابه‌جا می‌شد، نه اینکه حرکت آنها تابع مقتضیات حیات ایلی باشد [Reid, 11]. اینها با استقرار امپراتوری صفوی، قلمروهای مشخصی را به عنوان تیول والکا به نام خویش نامزد کردند [نعمانی، ۱۳۵۸، ۲۰۰] که نسبت به آن واجد همان حقوقی بودند که اشراف دوره ساسانی نسبت به سرزمین‌های قلمرو خود داشتند. به همین جهت از آنها می‌توان به عنوان اشراف دوره اولیه امپراتوری صفوی یاد کرد.

امپراتوری صفویه و مشکل نیروی نظامی: تغییر ساخت سیاسی

تعارض درونی اشرافیت: روندی مانند آنچه در امپراتوری اسلامی دوره اموی و عباسی به وجود آمد، در امپراتوری صفویه هم شکل گرفت؛ با این تفاوت که زمان آن محدودتر بود. نیروهای ایلی که در پرتو کاریزمای صفویه فعالیت می‌کردند بزودی (یعنی در دوره حکومت شاه اسماعیل) در راه پیشروی خویش با موانع جدی روبه‌رو شدند. در اینجا فقدان قلمروی برای پیشروی بیشتر موجب شد تا فعالیت‌های نظامی متوجه داخل امپراتوری شود. به همین جهت در این دوره، از شاه اسماعیل تا شاه عباس، شاهد درگیری‌های درونی نیروهای اشرافی فوق با یکدیگر هستیم [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۱۰ - ۲۱۱].

در ایران، حکومت صفوی برخلاف امپراتوری عثمانی که مرزهایش به دارالکفر غرب باز بود و فعالیت‌های نظامی خویش را می‌توانست در راستای گسترش قلمرو امپراتوری جهت دهد [پل رو، ۱۳۵۲، ۱۶۱ - ۱۶۵]، این نیرو به حذف خود در درون پرداخت. از این رو اوج درگیری‌ها تا قبل از روی کار آمدن شاه عباس است. رشد نیروی بوروکراتیک: از سوی دیگر، اتکا نیروهای نظامی تشکیل‌دهنده

امپراتوری به درآمد حاصل از زمین، موجبی بود برای رشد نیروهای اداری که در رتق و فتق امور مربوط به مالیات و خراج تخصص داشتند. اما رشد این نیرو از درون ساختار نظامی بطور عمده ایلاتی که توجه آن معطوف به فنون نظامی بود و امور را از طریق اجبار فیزیکی حل می‌کرد، رخ نداد. مانند مورد عباسیان، در اینجا نیز نیروی بوروکراتیک تقریباً ارثی ایرانی (تاجیک) از درون بخش‌های شهری - روستایی سر بر آورد؛ نیرویی که در بخشی حامل سنت اشرافی زمیندارانی بود که در سلسله‌های قبلی (امپراتوری‌های قبلی) در جریان رشد بوروکراتیک امپراتوری شکل گرفته بود و ریشه‌های خود را تا دهقانان عصر ساسانی به عقب برمی‌گرداند [سیوری، ۱۲۸].

این نیروها در همه بخش‌های حکومتی (چه مرکز و چه حکومت‌های ایالتی) به جهت ضرورت‌های کارکردی که در استخراج مازاد وجود داشت، در دوره جنگ‌های اشراف ایلی سر برآورده بودند [سیوری، ۲۹ - ۳۳] و در دوره شاه‌عباس رشد این نیرو به کمال رسید.

شاه‌عباس که خود با کمک سران ایل استاجلو به قدرت رسید، در تلاش برای قبضه قدرت، با حرکتی در جهت تجدید امپراتوری که در حال فروپاشی بود، به این نیروی جدید تکیه کرد. در اینجا حتی می‌توان گفت رشد تاریخی این نیروی بوروکراتیک بود که امکان قبضه قدرت را در مقابل سران ایلات به شاه‌عباس داد. به عبارت دیگر، اگر شاه‌اسماعیل برای استقرار امپراتوری، به نیروی نظامی تکیه داشت، شاه‌عباس برای تحکیم و تثبیت آن به نیروی بوروکراتیک تکیه کرد [سیوری، ۱۷۹]. در واقع او شکل دیگری از امپراتوری بوروکراتیک (امپراتوری نظامی) بود.

رشد علمای شیعه: همراه با این تغییر، در ایدیولوژی مشروعیت بخش نظام نیز تغییر ایجاد شد. جای ایدیولوژی صوفیانه اسماعیل اول را که بر کاریزمای رهبری و رابطه مرید و مرادی و شور ایمان استوار بود [سیوری، ۲۰ - ۲۱]، ایدیولوژی فقیهانه (با ساخت حقوقی و رسمی) گرفت [سیوری، ۸۰]. برخلاف حاملین ایدیولوژی صوفیانه که خود اسماعیل و خلفای صوفی وی بودند و بعد از اسماعیل، قدرت اصلی ایدیولوژیک را تشکیل می‌دادند، حامل ایدیولوژی فقیهانه شیعه، طبقه‌ای از علما بودند که متخصصین در فهم شریعت محسوب می‌شدند.

به این نحو در دوره شاه عباس، تفکیکی در ساخت امپراتوری به وجود آمد و دو گروه جدید در مجموعه نخبگان سیاسی امپراتوری در کنار خلفای صوفیه و نظامیان ایللی وارد شدند که عبارت بودند از: بوروکرات‌ها و علما.

نیروی نظامی غلامان: به ترکیب فوق در برخورد با قدرت نظامیان ایللی، نیروی سومی هم با ویژگی بوروکراتیک اضافه شد، تحت عنوان نیروی نظامی غلامان؛ نظامیانی که در برابر قدرت اشراف توسط شاه عباس ایجاد شدند. این نیروها بطور عمده گرجی‌ها و چرکس‌هایی بودند که در جنگ‌ها اسیر شده بودند و بعد از مسلمان شدن، نیروی نظامی ثابتی را تشکیل دادند [سیوری، ۶۸].

روند توسعه‌ای ایران عصر صفوی

با تمهیدات شاه عباس، تعارضات درونی نظام سیاسی ایران بطور موقت تقلیل یافت و یک امپراتوری بوروکراتیک به بیان ایزنشتاد، در قرن هفدهم شکل گرفت که تا سقوط صفویه ادامه داشت. تمهیدات شاه عباس جدای از تعارض‌هایی که ایجاد کرد و نتایج آن در دوره‌های بعد ظاهر شد [Foran, 1993, 64]، به اعتقاد همه تحلیلگران، شکوفایی اقتصاد ایران را در پی آورد.

به بیان شاردن «شاهان صفوی ثروتمندترین شاه‌ها در جهان» بودند [Cited by foran, 23]. طبق نظر مینورسکی به نقل از یک مسافر انگلیسی، در ایران ۹۰ شهر دیواردار وجود داشته که حدود یک میلیون جمعیت را در خود جای می‌داده است و از این تعداد، یک چهارم تا نیمی از آنها در اصفهان (پایتخت) استقرار داشته‌اند (جمعیت شهری حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد) [Foran, 31]. در شهرها علاوه بر نخبگان سیاسی و بوروکرات‌های رتبه متوسط، بازرگانان مرفه، صاحبان کارگاه‌های بزرگ و صنعتگران زندگی می‌کردند [Ashraf, 1970, 317]. علاوه بر کارگاه‌های سلطنتی که حدود ۵۰۰۰ کارگر و استادکار را در خود جای می‌داد، کارگاه‌های نساجی عمده‌ترین تولیدات بودند. چینی‌جات، کالاهای چرمی، شیشه، تسلیحات، جواهر، کاغذ و صابون از اقلام دیگر تولیدی بود. در سطح بین‌المللی در بسیاری از زمینه‌های صنعت نسبت به کشورهای غربی برتری داشت (فرش، منسوجات و کارهای ریخته‌گری) [Foran, 32].

شبکه‌ای از راه‌ها و کاروانسراها، کار تجارت در داخل کشور را تسهیل، و در جهت شکل‌گیری یک بازار داخلی عمل می‌کرد. صادرات ایران به خارج ابریشم، فرش، پشم شتر، سنگ‌های قیمتی، تنباکو و میوه خشک بود. از جمله واردات می‌توان از طلا، نقره و سکه یاد کرد که نشانه وضع خوب تجارت و تراز بازرگانی مثبت به نفع ایران است [Ashraf, 316].

تجارت خارجی در اختیار شاه بود که توسط ارمنی‌ها اداره می‌شد و تجارت داخلی در اختیار تجار مسلمان قرار داشت. احمد اشرف از ۶۰ تازه به دوران رسیده در میان تجار ارمنی یاد می‌کند که بالغ بر ۶۰ هزار تا ۲۰۰ هزار تومان ثروت داشتند (در مقابل بودجه دولتی ۸۰۰/۰۰۰ تومان در سال) [Ashraf, 320].

در همین دوره روابط تجاری گسترده‌ای با دولت‌های نظام جهانی از جمله پرتغال، هلند و انگلیس ایجاد شد که در این روابط تراز پرداخت‌ها اگر به نفع ایران نبود به ضرر آن‌هم نبود و در واقع می‌توان گفت روابط متقابلی جریان داشت [Foran, 99].

اما تمهیدات شاه عباس اول در مقابل شرایط مناسبی که برای توسعه تمدنی فراهم آورد، در ترکیب با عوامل دیگر موجب شکل‌گیری روندهایی در امپراتوری صفویه شد که سقوط آن را در ربع اول قرن ۱۸ در پی آورد [سیوری، ۲۰۳].

در ذیل با بررسی نهادهای مورد بحث به بررسی عوامل ساختاری دخیل در زوال توسعه تمدنی مذکور می‌پردازیم.

یکی از مهم‌ترین این عوامل، ساخت سیاسی امپراتوری است که در درون خود تعارض‌هایی را می‌پرورد که به زوال امپراتوری و در نتیجه زوال توسعه تمدنی منجر می‌شود. زیرا ویژگی ساخت امپراتوری است که با افزایش قدرت در ساخت متمرکز تمدن توسعه و با افزایش تعارض‌ها در درون آن و از هم‌پاشیدگی آن تمدن، روبه زوال می‌گذارد.

ساخت سیاسی

تعارض میان نخبگان سیاسی: شاه عباس در مقابل برخوردهای نظامی میان اشراف ایلی که یکی از شقوق عمل نظامیان بعد از فتوحات است، روبه‌ای مشابه روبه عباسیان

در جهت نهادی کردن قدرت پیش گرفت و آن ایجاد نیروی نظامی وابسته به خود برای محدود کردن قدرت اشراف ایلی بود. اما این تمهیدی بود که فقط تعارض‌های بیشتری را در ادوار بعدی در پی آورد [سیوری، ۲۰۶] و نحوه عمل اشراف ایلی را تغییر داد [Foran, 64 - 0 & 22].

رویه اقطاع و فرایند اشرافی شدن: شاه‌عباس با تشکیل نیروی نظامی مستقل (غلامان) از اشراف ایلی و همچنین تکیه به بوروکرات‌های ایرانی و علما، رویه‌ای را تحت عنوان رویه اقطاع‌داری به منظور تأمین معیشت آنها در پیش گرفت [لمبتون، ۱۳۶۲ ب، ۲۲۰ - ۲۲۱ و Foran, 22] که خود موجب تبدیل نیروهای حقوق‌بگیر به اشراف جدید و تداوم گردونه اشرافی شدن نخبگان سیاسی ساخت متمرکز امپراتوری شد.

پیوند سران ایلات با زمین و خراج کشاورزی [سیوری، ۶۹] و اشرافیت حاصل از آن، آنها را به اشرافیتی شهری تبدیل کرد که تداوم حیات خود را در تضعیف بیشتر حکومت می‌دانستند. نیروهای بوروکراتیک ساخت متمرکز نیز که تکیه حکومت بر آنها بود، با پیوندی که با زمین داشتند در چرخه تبدیل به اشراف [سیوری، ۷۰] از نیروی بوروکراتیکی که حیات آنها وابسته به بقای حکومت باشد به نیروهایی تبدیل شدند که تداوم حیات خود را در کنترل کمتر حکومت بر آنها و تضعیف آن می‌دیدند.

بیگانگی سیاسی اشرافیت: تعارض درونی ساخت سیاسی ایران که بنیان آن در دوره شاه‌عباس با ورود عناصر بوروکرات ایرانی و علما در مقابل سران نظامی ایلات و خلفای صوفی تحکیم یافت، در ادامه، در جهت قدرت بوروکرات‌های ایرانی و علما در ساخت متمرکز گرایش پیدا کرد و اشرافیت ایلاتی را در جهت هر چه بیشتر بیگانگی با ساخت سیاسی متمرکز سوق داد [Foran, 64].

به این شکل بعد از گذشت یک دوره صد ساله در امپراتوری صفوی نیرویی وجود نداشت که تمایلی به حفظ قدرت متمرکز امپراتوری داشته باشد.

عدم گستردگی و نهادمندی اشتراک سیاسی: تمایز نیروهایی که در دوره شاه‌عباس، بنیان امپراتوری بوروکراتیک شاه‌عباس را تشکیل می‌دهند با نیروهای قبلی که امپراتوری صفوی دوره شاه‌اسماعیل بر بنیان آنها شکل می‌گیرد تا آن حد است که می‌توان دوره شاه‌عباس را نوعی تجدید امپراتوری نامید. همین امر موجب شد تا فرایند نهادی شدن

قدرت در بستر همان نیروهایی که اشرافیت امپراتوری صفوی را در زمان استقرار تشکیل می‌دادند، تحقق نیابد، بلکه به سربرآوردن نیروهای جدیدی در کنار آنها منجر شود. این امر در واقع ایجاد نوعی تعادل میان نیروها با ورود نیروهای جدید به صحنه بود [سیوری، ۶۹-۷۰].

قبل از روی کار آمدن شاه‌عباس، در ایران روندی در حال شکل‌گیری بود که در آن خاندان صفویه، نمادی از مشروعیت نظام سیاسی فاقد قدرت عمل در کارها و بیشتر ابزاری در جهت مقاصد سران ایلات قدرتمند (از جمله استاجلو که دربار را از لحاظ نظامی در کنترل داشت) [سیوری ۴۴-۶۵].

اما عدم توانایی یکی از ایلات در جهت سرکوب بقیه ایلات و تحت انقیاد در آوردن آنها و همچنین بیگانگی آنها با کشاورزی و ساخت اجتماعات روستایی و لزوم اتکا به نیروهای بوروکرات ایرانی موجب شد تا شاه‌عباس بتواند به قدرت فایقه‌ای نسبت به آنها دست یابد و ورود نیروهای جدید به صحنه سیاسی قدرت آنها را محدود سازد. نتیجه آن شکل‌گیری ساخت سیاسی بود با تعارض‌های اساسی و بنیادی در وجوه مختلف.

همچنین می‌توان به صورت ذهنی تصور کرد که اگر استاجلو و یا اتحادی از چند ایل می‌توانست قدرت فایقه نظامی را در ایران به دست آورد و کنترل دربار را انحصاراً در اختیار داشته باشد، علی‌رغم حضور عنصر بوروکراتیک ایرانی، امکان شکل‌گیری ساختی با اشرافیت پایدار وجود داشت. اما در این حالت نیز وابستگی نخبگان سیاسی ایران به زمین (حتی اشراف) و مأمورین مالی امپراتوری موجب بود که مسیر این امپراتوری را مشخص می‌ساخت.

همچنین اگر چه ساخت متمرکز امپراتوری شاه‌عباسی در تقابل با اشراف ایلی و محدودیت قدرت آنها شکل گرفت و در درون خود واجد تعارض‌های بسیار بود، اما در صورتی که به جای رسم اقطاع، رویه‌ای اتخاذ می‌شد که پیوند کارمند اداری و نظامی ساخت متمرکز، صاحبان شریعت و حکومت‌های ایالات (غلامان و مستوفیان و...) با زمین قطع می‌شد، با توجه به قدرت فایقه مرکزی نسبت به قدرت اشراف ایلی می‌توان تصور کرد که ساخت مذکور در جهت ساختی بوروکراتیک بدون علایق محول (نسبت به

زمین) میل می‌کرد (در بخشی مانند امپراتوری عثمانی). این ساخت می‌توانست مستقل از اشرافیت متکی بر زمین با در اختیار داشتن ابزار اداره، منزلت تخصصی و فرهنگی را جایگزین اشرافیت متکی بر زمین سازد.

برخلاف نظر بعضی که صور مختلف تیولداری را با نوع سازمان کشاورزی ایران، از جمله شیوه تولید آسیایی پیوند می‌دهند، تیولداری یک تمهید سیاسی بوده که در شرایط متفاوت جغرافیایی و در صور مختلف سازمان کشاورزی به کار گرفته شده و ارتباطی با نوع سازمان کشاورزی نداشته است. علاوه بر این، تیولداری واقعی نیست که بتوان آن را با سازمان درونی اجتماعات روستایی بطور منطقی پیوند داد و مدعی شد که شکل مشخصی از سازمان درونی اجتماعات روستایی موجب شکل‌گیری تیولداری شده است. زیرا این سنت با وجود انواع سازمان‌های درونی اجتماعات روستایی، به کار گرفته شده است (روستاهای اربابی، روستاهای خرده مالکی). این نشان می‌دهد که این رویه رویه‌ای بوده است که فراتر از سطح اجتماعات روستایی در ساخت‌های گسترده‌تر از این ساخت، کارکرد داشته است. همانطور که خانم لمبتون اشاره می‌کند، این رسم، تاریخ خاص خود را دارد. تیولداری تمهیدی بوده است در ارتباط با ساخت‌های امپراتوری که در فرایند تکوین و تکمیل آن و در جهت رفع مشکلاتی که امپراتوری با آن مواجه بوده است، بخصوص در ارتباط با نیروهای نظامی، از آن استفاده می‌شده و می‌توانسته است تمهید دیگری هم جای آن را بگیرد [لمبتون، ۱۳۶۲ ب، ۱۱۹ - ۱۲۴]. اما تکوین و تداوم به کارگیری این تمهید (رویه) خود نشانه آن است که علایق گروهی مشخص یا محدودیت‌های ساختاری مشخصی در جوامعی که این سنت تداوم یافته در آن وجود داشته، آنرا تقویت می‌کرده است. به نظر می‌رسد عوامل تقویت‌کننده سنت اقطاع، نه علایق سران نظامی ایل بوده است و نه علایق حکام امپراتوری. زیرا علایق آنها به اشکال دیگری نیز تأمین می‌شد. برای سران نظامی ایلی، وضعیت مطلوب‌تر آن بود که بصورت حاکمان منطقه‌ای و مستقل از شاه (اشراف) عمل کنند تا به عنوان تیولدار شاه. از این رو آنها در تیولداری نیز به تبدیل تیول به ملک شخصی و موروثی بیشتر گرایش داشته‌اند. برای شاهان نیز مطلوب آن بود که مأموران اداری آنها، کار وصول مازاد و انباشت آن را، نه به عنوان تیولدار آنها که به عنوان مأمور برعهده گیرند. چنانکه در

دوره شاه‌عباس شاهد گسترش املاک خالصه با جهت‌گیری فوق‌هستیم. با این حال شاهد آنیم که هیچ یک از این دوشق بطور کامل در امپراتوری‌هایی که در خاورمیانه (از جمله ایران) شکل گرفته، محقق نشده است. می‌توان این فرض را مطرح کرد که علت تداوم این وضعیت عدم توانایی هر یک از این دو گروه در قبضه کامل قدرت بوده است. در واقع تشکیل ارتش غلامان تنها برای محدود کردن نیروهای نظامی ایلی بود و توانایی نابودی آن را نداشت. در صورتی هم که امکان نابودی آن وجود داشت، شرایط سوق‌الجیشی ایران امکان حذف این نیروها را به ساخت متمرکز نمی‌داد (وجود دشمن خارجی و نیاز به قدرت نظامی) [سیوری، ۶۷-۶۹].

بنابراین در بخشی می‌توان این امر را نتیجه حضور دشمن خارجی و امکان هجوم به قلمروهای مرزی دانست که از یکسو ساخت متمرکز را نیازمند به نیروی اشراف ایلی نگاه می‌دارد و از سوی دیگر از امکان استقرار نیروی نظامی در شهرها مانع می‌شود [سیوری، ۶۷]. در نتیجه دو طرف به تغییر ساخت نیروهای مقابل بسنده می‌کنند.

شاه‌عباس، ساختار درونی اتحادیه‌های ایلی را تغییر داد. به این صورت که طوایفی را از ایلات قدرتمند منفک، نمود و به ایلات دیگر منضم کرد [سیوری، ۷۰]، طوایف خود را با هم متحد و ایلات قدرتمند جدید شاهسون را به وجود آورد، طوایف قوی اتحادیه‌های ایلی را در قلمروهای مختلف ایران پخش کرد (از جمله افشار و قاجار) و به جای اشراف ایلی از نیروی غلامان سود جست [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۱۱-۲۱۲].

در مقابل، نیز نیروی نظامی ایلی در جهت نفوذ در ساخت بوروکراتیک متمرکز عمل کرد، به نحوی که در دوره‌های بعد بخش عمده‌ای از پایگاه‌های اداری ساخت متمرکز را نیروهای ایلی تشکیل داد؛ مناصبی که در ابتدا نه بر اساس پیوند با ایلات بلکه بر اساس صلاحیت شخصی واگذار شده بود.

انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی

در امپراتوری صفویه، بعد از شاه‌عباس، تعارض‌ها هم در بعد افقی (میان واحدهای اجتماعی از نظر جغرافیایی پراکنده)، و هم عمودی، (میان اقشار مختلف) رو به فزونی می‌گذاشت و موجب سقوط حکومت صفوی و به تبع آن توقف و زوال توسعه تمدنی

شد [Foran, 60].

برای روشن شدن این تعارض‌ها می‌توان به بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی صفوی در ساخت متمرکز و پراکنده توجه کرد. این نیروها ابتدا متعلق به دو شیوه تولید ایلی (نیروهای نظامی) و شهری (کاریمای صفویه) بودند. صوفیه به عنوان قشری وابسته به این کاریمای در درون ایلات و مناطق شهری و روستایی گسترش یافت [سیوری، ۱۰ - ۲۱۲]. سپس بوروکرات‌های اداری و علما با منشأ شهری به این ترکیب افزوده شد و غلامان از میان نیروهای اسیر شده در جنگ شکل گرفت.

این نیروها را از لحاظ فرهنگی می‌توان براساس قومیت و مذهب تقسیم کرد. از لحاظ قومی سه گروه عمده را تشکیل می‌دهند: ترک و ترکمان، تاجیک (فارس زبان) و اقلیت‌های ارمنی، چرکسی و گرجی. هر یک از اینها نیز تعلقات گروهی خاص خود را دارد: تعلقات ایلی و قبیله‌ای در میان ایلات و تعارض میان ارمنی‌ها، گرجی‌ها و چرکسی‌ها در میان اقلیت‌های مذکور.

از لحاظ دینی سه بنیان متفاوت مشاهده می‌شود: تشیع، تسنن و مسیحیت. هر چند که مسیحی‌ها برای اشغال مقامات اداری و نظامی در ساخت متمرکز مسلمان می‌شدند، و اگر چه فشارهایی برای تغییر مذهب سنی مذهبان وجود داشت، اما در ساخت اشرافیت ایران سه آیین در قلمروهای مختلف به حیات خود ادامه می‌دهند.

در گزینش این نیروها و ورود آنها به جرگه نخبگان نیز بنیان‌های متفاوتی مشاهده می‌شود که به موازات هم و به نسبت‌های مختلف وجود دارد، بدون اینکه قاعده معینی این بنیان‌ها را با هم ترکیب کند: گزینش بر اساس بستگی خاندانی، لیاقت و پیوند شخصی (به شاه یا اشرافیت) [سیوری، ۴ - ۱۶۶].

به همین قیاس، در ایران و در میان نخبگان شهری بیرون از ساخت سیاسی (یعنی تجار و اصناف) نیز شاهد تقابل‌های تجار مسلمان، ارمنی‌های اصفهان و در دوره‌های هندی‌ها هستیم که جماعت‌های خاص خود را در بازار تشکیل می‌دهند. عمده سود تجارت نصیب ارمنی‌ها می‌شد که در ابتدا توسط شاه‌عباس و برای انجام تجارت برون مرزی انتخاب می‌شدند و در بخشی به عنوان عمال شاه در تجارت عمل می‌کردند. در حالی که تجار مسلمان بطور عمده به تجارت درون مرزی اشتغال داشتند. بعدها با

افزایش تعارض‌های قومی و دینی در اواخر عهد صفوی، تجار ارمنی شروع به مهاجرت از ایران کردند [Foran, 33 - 32]. همچنین اقلیت هندی بعد از دوره‌ای طولانی از تجارت در ایران و جمع‌آوری طلا و نقره به هند باز گشتند.

تجمع بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی در ابعاد اجتماعی، مذهبی و قومی موجب تنافر بیشتر آنها از یکدیگر و شدت تعارض بود.

آنچه به عنوان نیروی ایلی افغان و مسبب سقوط پایتخت صفوی شناخته می‌شود، در واقع یکی از نیروها در قلمروهای امپراتوری صفوی بود. تذکرةالملوک در پایان دوره صفوی، از حاکم دارالقرار قندهار و از بیگلربیگی مرو و بودجه آنها به عنوان قلمروهای صفوی یاد می‌کند [باستانی پاریزی، ۱۳۶۲، ۱۹۳ و سیوری، ۲۱۷] که در مقایسه با قدرت ایلات داخلی ایران و نیروهای نظامی ساخت متمرکز نیروی عمده‌ای محسوب نمی‌شد. به همین جهت، عمل این نیروها بیشتر بصورت یک راهزنی محلی و منطقه‌ای ظاهر می‌شود. اما در پرتو تعارض‌های درونی امپراتوری و اغلب بی‌تفاوتی نیروها براحتی تا دربار صفوی پیش می‌آید [سیوری، ۱۷ - ۲۲۴ و Foran, 100 - 99].

در بیان علت این امر که چرا میان نیروهای ایلی متعدد، تنها این نیرو توانایی سقوط امپراتوری صفوی را داراست، باید به این نکته اشاره کرد که این نیرو واجد ویژگی‌های چندی است که ایلات دیگر در آن زمان فاقد آن بودند. به این معنا که این نیرو علی‌رغم اینکه در قلمرو امپراتوری صفوی قرار داشت، در قلمروهای بیرونی تر آن بود [Foran, 99 و برن، ۱۳۵۷، ۱۱۰]. در نتیجه، پیوندهای آن با ساخت متمرکز ضعیف‌تر بود. از لحاظ نژادی با ایلات درون ایران و نیروهایی که ساخت متمرکز را تشکیل می‌داد، تفاوت داشت [لمبتون، ۱۳۶۲ الف، ۲۱۳ و tappe, 1983, 11]. از لحاظ سابقه جزو ایلاتی نبود که در تکوین امپراتوری صفوی دخیل باشد (دست‌به‌دست شدن این منطقه میان صفویان و حکومت‌های دیگر در طول حکومت صفوی از جمله حدود سال‌های ۱۵۱۰، ۱۵۲۸، ۱۵۴۴، ۱۵۹۸، ۱۶۴۸ این منطقه مجدداً در اختیار ایران بود) [سیوری، ۱۳۶۳]. در نتیجه به بیان وبر امپراتوری صفوی در احساس حیثیتی سهم نبود، همچنین در اشرافیت ایلی دوره صفوی نیز جایگاهی نداشت و فاقد پیوندهای خانوادگی با این اشرافیت بود. از لحاظ اعتقاد دینی نیز سنی مذهب بود. در نتیجه در کاریزمای امپراتوری صفوی

مشارکت نداشت، بلکه به عکس در تعارض با آن به سر می برد. اینها همه عواملی بود که این قلمرو امپراتوری را به میزان کمتری و در حد پیوندهای اقتصادی - سیاسی رسمی به ساخت امپراتوری متصل می ساخت. این ویژگی ها در کنار برخورد تعارض آمیز علما دربار صفوی با نیروهای سنی مذهب و برخوردهای خشونت آمیز حکام محلی با این نیروها عواملی بود که این نیرو را به نیروی معارض تبدیل کرد [Foran, 100]. این نیرو علی رغم محدودیت نیروی نظامی، در پرتو تعارض های درونی امپراتوری و بی تفاوتی نیروهای ایلی وابسته به امپراتوری، و حتی خواست آنها مبنی بر تضعیف ساخت متمرکز، توانست براحتمی پایتخت امپراتوری را تسخیر و ساخت متمرکز امپراتوری را از بین ببرد [باستانی پاریزی، ۱۳۶۲، ۳۳۰-۴۳].

عدم واکنش سریع از سوی نیروهای متعدد و دفع آنها نشانه همراهی آنها با این حرکت است. این فقط در مراحل بعدی است که با به خطر افتادن منافع اشرافیت های ایلی و غیر ایلی، واکنش از سوی این اشرافیت شروع می شود [سیوری، ۲۲۳-۲۲۸].

موقعیت بین المللی

ایران و امپراتوری ها: در این زمان یکی از قدرت های عمده در منطقه، امپراتوری عثمانی بود. این امپراتوری، با توجه به بازبودن مرزهای وی به دارالکفر غرب، نسبت به قلمرو صفویه چشمداشتی نداشت و بیشتر هم او مصروف پیشروی هایش به سوی غرب بود. فقط به هنگام مواجهه با شورش هایی در پشت جبهه که حکومت را از درون تهدید می کرد، متوجه شرق امپراتوری شد.

در همین دوران امپراتوری روسیه نیز در حال تکوین بود. این امپراتوری روابط دوستانه ای با ایران داشت. در میان این دو امپراتوری، قلمروهای خودمختاری مانند گرجستان و داغستان بود [برن، ۱۳۵۷، ۱۱۰] که گهگاه درگیری بر سر آن رخ می داد. در شرق امپراتوری، گورکانی و ازبک ها قرار داشتند که قلمروهای واسطی مانند افغانستان که قلمروهای خودمختار امپراتوری محسوب می شدند، میان آنها حایل بود.

روابط با امپراتوری هند نیز دوستانه بود [Foran, 66]. ازبک ها نیز توانایی مقابله با صفویه را نداشتند.

ایران و نظام جهانی: گسترش آنچه به عنوان نظام جهانی شناخته می‌شود، ابتدا از طریق دریاها بود؛ قلمروی که امپراتوری‌های عمده، داعیه تسلط بر آن و توانایی مقابله با تسلط بر آن را نداشتند. این امر برای جوامع غربی این امکان را فراهم کرد که بدون دغدغه برخورد با حکومت‌های قدرتمند آن زمان، از جمله امپراتوری عثمانی، شبکه تجارت خویش را با شرق دور و آمریکا بگسترانند و حکومت‌های عثمانی، ایران و ... را دور بزنند. به این نحو به دور از چشم و دست امپراتوری‌های عمده آن روز، امپراتوری‌های دریایی دولت‌های نظام جهانی شکل گرفت که بزودی با این امپراتوری‌ها هم‌مرز شدند و در سرزمین‌های دور و نزدیک به این امپراتوری‌ها و علایق و منافعی یافتند. در قرن ۱۶ و ۱۷، دوران حکومت صفویه، نظام جهانی در قلمروهایی دور از حوزه‌های نفوذ امپراتوری‌ها به طور عمده در آفریقا، جزایر اقیانوس اطلس و آمریکا گسترش یافته بود. در این دوران، به‌رغم وجود روابط تجاری میان ایران و دولت‌های نظام جهانی [سیوری، ۱۷۳ - ۱۸۱]، ایران هنوز در قلمروهای بیرونی نظام جهانی قرار داشت. از لحاظ نظامی دولت‌های اروپایی قادر به مقابله با امپراتوری‌های زمینی مانند صفویه نبودند و از این جهت ایران تهدید نمی‌شد [Foran, 68 - 64].

از لحاظ اقتصادی نیز میان شیوه‌های تولید مسلط در اروپا و این جوامع تفاوت چندانی وجود نداشت. با توجه به رشد اقتصادی که امپراتوری‌ها در دوره‌های تمرکز خویش از آن برخوردار بودند، مبادله دولت‌های مرکزی نظام جهانی با این جوامع که در قلمرو بیرونی آن قرار داشتند، مبادله‌ای برابر بود تا نابرابر و نمی‌توان از «وابستگی» درباره این روابط سخن گفت (Foran, 68).

البته محیط بین‌المللی به شکل دیگری هم بر حیات امپراتوری تأثیر می‌گذارد. در صورتی که محیط بین‌المللی امکان گسترش سرزمینی را برای امپراتوری فراهم آورد، مانند امپراتوری عثمانی و روسیه، امپراتوری مذکور، مشکل نیروی نظامی خود را با حمله به سرزمین‌های جدید حل خواهد کرد و تعارض درونی میان نیروهای نظامی امپراتوری به تأخیر خواهد افتاد و آشکال دیگری به خود خواهد گرفت. اما اگر در راه پیشروی خود، مانند امپراتوری صفوی، با مانع وجود امپراتوری‌های دیگر مواجه شود، باید برای مشکل نیروهای نظامی خود تمهیدی دیگر بیندیشد و آن را در درون امپراتوری

حل کند.

همچنین محیط بین‌المللی به شکل دیگری هم بر تمهیدات درونی برای حل مشکل نیروی نظامی تأثیر می‌گذارد؛ تهدید از سوی خارج و امپراتوری‌های دیگر، موقعیت سوق‌الجیشی ایران و قرارگرفتن آن در مسیر گسترش سرزمینی امپراتوری‌ها، موجب شده است تا امپراتوری‌های شکل گرفته در ایران، همیشه از جوانب مختلف تهدید شوند. امپراتوری ساسانی همواره در غرب با امپراتوری رم درگیر بود و در شرق باید برای مقابله با تهدید نیروهای کوچرو آسیای مرکزی به نیروهای نظامی آماده، تکیه می‌کرد. همچنین از سوی نیروهای عرب تهدید شد که در این زمینه با برقراری اتحادی با حکام حیره با این خطر مقابله کرد. گرچه سرانجام نیز از همین ناحیه مورد تهاجم قرار گرفت.

امپراتوری صفوی نیز در قرن ۱۶ و ۱۷ حداقل از سوی دو امپراتوری عثمانی و روسیه بصورت بالقوه و گاه بالفعل تهدید می‌شده است. البته تهدیدهای مکرر از سوی مرزهای شرق و شمال شرق را هم که از سوی حکام ازبک آسیای میانه صورت می‌گرفت باید به آن افزوده شود. این امر عاملی بود که بر تمهیدات مربوط به حل مشکل نیروی نظامی (که در بخش‌های قبلی در زمینه تثبیت رویه اقطاع داری به آن اشاره شد)، تأثیر می‌گذاشت.

بنابراین می‌توان گفت موقعیت بین‌المللی از طرق مختلف بر شکل‌گیری مکانیسم‌هایی در درون امپراتوری تأثیر داشته است که یکی از مهم‌ترین آنها شکل‌گیری رویه اقطاع است که در قسمت‌های بعدی دربارهٔ نحوهٔ اثرگذاری آن بر زوال توسعه تمدن بحث خواهیم کرد.

نهاد خانواده

در باره سقوط صفویه و به تبع آن زوال تمدن در این دوره، فوران با تکیه به نظر والرشتین درباره فزونی مخارج نگهداری بوروکراسی بر مازادی که توسط آن استخراج می‌شود، به بحران‌های مالی صفویه در اوایل قرن هجدهم در کنار تعارض‌هایی که میان شیعه با اقلیت‌های دینی و اهل سنت شکل گرفته بود، به عنوان یکی از عوامل دخیل

اشاره می‌کند [Foran, 74 & 68]. درباره بحران مالی صفوی و فزونی مخارج بر عواید که از سوی والرشتین به عنوان یک فرایند عام در امپراتوری‌ها به آن اشاره شده است، باید به این نکته توجه داشت که در امپراتوری صفوی از عهد شاه‌عباس تا اواخر قرن هفدهم و ربع اول قرن هجده (زمان سقوط)، در میزان نیروهای نظامی ثابت ساخت متمرکز و ایالات، تفاوت چشمگیری مشاهده نمی‌شود که دلالت بر گسترش بوروکراسی برای مقابله با شورش‌های افشار استعمار شده و مواردی نظیر آن باشد [مینورسکی، ۱۳۶۸، ۵۹ - ۶۰]، بلکه باید به کمیت نیروهای استفاده‌کننده از مازاد و میزان مصرف توجه کرد (Foran, ww 73- 71). به این ترتیب، این بوروکراسی نیست که گسترش می‌یابد، بلکه نیروهایی که از طریق مازاد، امرار معاش می‌کنند، هم از لحاظ تعداد افزایش می‌یابند و هم از لحاظ میزان مصرف به مازاد بیشتری نیاز دارند. متغیر اول، حاصل مکانیسم درونی امپراتوری در جهت گسترش بوروکراسی نیست، بلکه از مکانیسم دیگری در ارتباط با نهاد خویشاوندی (جانیشینی و ارث‌بری) تأثیر می‌پذیرد. متغیر دوم نیز در بخشی از مکانیسم اولی که ذکر شد و در بخشی از فرایند اشرافی شدن درون امپراتوری تأثیر می‌پذیرد.

با توجه به نظام دو سویه ارث‌بری و گسترش خاندان‌ها و در مواردی تقسیم مناصب در میان پسران خانواده (جانیشینی)، شاهد تورم در نیروی انسانی استفاده‌کننده از مازاد هستیم [Reid, 9 / مینورسکی، ۷۸ / لمبتون، ۱۳۶۲، ب، ۲۱۷]. نمونه بارز آن، دربار سلطنتی صفوی است که در هر نسلی بر تعداد افراد آن افزوده می‌شود و یکی از منابع عمده مصرف مازاد است (بنا به بیان شاردن حدود ۳۰ درصد بودجه صفوی) [Foran, 72]. اکنون اگر این امر را با منع خاندان سلطنتی از مداخله در امور سیاسی (تمهید دیگر شاه‌عباس) و انتصاب آنها به حکومت‌های ایالات مربوط سازیم، مطلب فوق، خود را بهتر نشان می‌دهد.

نمونه دیگر در همین مورد، گسترش زمین‌های وقفی از زمان شاه‌عباس است. اختصاص مازاد این نوع زمین‌ها مبنای ایدیولوژیک داشت. در این فرایند نیز استفاده‌کنندگان از مازاد که بطور عمده سادات و نیروهای ایدیولوژیک بودند، تحت تأثیر نهاد خانواده از لحاظ کمی گسترش می‌یافتند [لمبتون، ۱۳۶۲، ب، ۷ - ۲۲۸]. به همین قیاس

می‌توان در ارتباط با نیروهای ساخت پراکنده (اشرافیت) نیز قضاوت کرد (باستانی پاریزی، در صفحات ۲۰۵ - ۲۱۸ کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی»، نمونه‌هایی از مخارج آخر صفویه به دست می‌دهد).

برخلاف نظر والرشتین، که ریشه پیشی گرفتن مخارج امپراتوری بر عواید آنرا در استخدام هر چه بیشتر بوروکراسی می‌بیند، باید ریشه آنرا در ترتیبات نهادی جستجو کرد که امکان گسترش نیروهای بهره‌ور از مازاد را فراهم می‌آورد؛ بدون اینکه بوروکراسی گسترش یابد. در اینجا برخلاف نظر والرشتین شاهد عمل مکانیسم فوق هستیم که از یکسو موجب افزایش تعداد بهره‌وران از مازاد و در نتیجه مازاد بیشتر می‌شود و از سوی دیگر امکان گسترش بوروکراسی (و استخدام بر اساس لیاقت) را برای استخراج بیشتر محدود می‌سازد و موجب افت کارایی بوروکراسی می‌شود. همین فرایند، مقاومت بهره‌وران از مازاد را در مقابل هرگونه اصلاح اداری در پی می‌آورد.

افزایش تعداد مصرف‌کنندگان از مازاد، تحت تأثیر مکانیسم فوق، در واقع یک روند ضد توسعه‌ای محسوب می‌شود. زیرا مصرف را در مقابل تولید ثابت افزایش داده و از انباشت مازاد مانع شده است. به همین جهت اگر دوره شاه‌عباس اوج توسعه ایران محسوب و بیشترین مقدار مازاد با گسترش بوروکراسی و تمهیدات دیگر، انباشت می‌شود، تحت تأثیر فرایند فوق شروع افول روند توسعه‌ای نیز به شمار می‌رود.

نهاد خانواده در ارتباط با مصرف‌کنندگان مازاد استخراج شده توسط ساخت سیاسی، همان نحوه عملی را در پیش می‌گیرد که در ارتباط با خانواده‌های تجار، اصناف و کشاورزان اتخاذ می‌کند. در ایران گسترش تعداد تجار، نتیجه تقسیم ثروت آنها بر اساس نظام ارث‌بری درون خانواده است.

علاوه بر این، نظام ارث‌بری موجود در خانواده‌های تجار نیز موجب افزایش تعداد مصرف‌کنندگان مازاد استخراج شده از طریق اجبار اقتصادی می‌شود و در این بخش نیز مکانیسمی مشابه ساخت سیاسی شکل می‌گیرد که در عین افزایش تعداد مصرف‌کنندگان، کارایی واحد تجاری خانوادگی را کاهش دهد. به همین جهت در ایران شاهد فروپاشی واحدهای تجاری در دوره‌های زمانی کوتاه مدت و شکل‌گیری واحدهای جدید هستیم. این روند صورتی دوری دارد و با روند تراکمی و توسعه‌یابنده

توسعه در تعارض است. اگر چه فرایند تعارضی امپراتوری صفوی بعد از یک دوره توسعه طولانی (حدود ۱۰۰ سال)، یک دوره هرج و مرج (۸۰ ساله) همراه با قطع روند توسعه فوق را به دنبال داشت، اما این دوره آنقدر طولانی نبود که مانع تداوم واحدهای تجاری خانوادگی شود (با توجه به اینکه در این ۸۰ سال، دو دوره تثبیت سیاسی کوتاه نادری و زندیه را داریم که تجارت، امکان عمل می‌یابد) [معتضد، ۱۳۶۶، ۲۱۶-۲۳۲]. با اینحال از سنت تجاری مداومی در قرن نوزدهم که بتواند سابقه خود را تا دوره صفویه برساند یاد نشده است. حتی در قرن نوزدهم و بیستم نیز شاهد صعود و افول خاندان‌های تجاری بنامی چون قوام در شیراز، حاج‌امین‌الضرب در تهران و معین‌التجار شهری و ملک در شهر مشهد هستیم.

خلاصه اینکه، نهاد خانواده و خویشاوندی با افزایش استفاده‌کنندگان از مازاد، به پیشی گرفتن مصرف از تولید کمک می‌کند و مکانیسم توسعه درونی را که مبتنی بر انباشت بیشتر مازاد و به‌کارگیری مجدد آن در تولید است، با اختلال مواجه می‌سازد. ایجاد اختلال در مکانیسم توسعه درونی، توسعه آثار تمدنی را هم متوقف می‌کند.

نهاد مالکیت

نظامیانی که صفویه با کمک آنها به قدرت رسیدند، بطور عمده نیروهای نظامی ایلی (ایلات ترک و ترکمان) بودند که پیوندی با قلمروهای کشاورزی مبتنی بر یکجانشینی نداشتند. اینها به عنوان نیروهای قزلباش شناخته می‌شدند. ساخت این نیروهای نظامی سلسله مراتبی بود که جایگاه هر گروه در آن بسته به میزان وفاداری آنها به صفویه، سابقه و.... تعیین می‌شد [Reid, 1983].

بعد از استقرار صفویه، کشور میان رؤسای این نیروهای نظامی تقسیم شد. در زمان شاه‌تهماسب «به جز ناحیه‌ای که برای خود و فرزندانش باقی گذاشته بود، کشور به پنج‌جاه قسمت می‌شد. حکام این پنج‌جاه ناحیه، سرپرستی ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سوار را برعهده داشتند و می‌بایست آنان را نگهداری کنند و به‌هنگام ضرورت فرا خوانند». «در جهت تأمین این نیروها، رویه اقطاع‌داری در پیش گرفته شد». «حکومت‌ها از طرف حکومت مرکزی به اشخاص واگذار می‌شد و حاکم مانند مقطع زمان سلجوقیان مکلف به آماده کردن عده‌ای

سرباز بود». قسمت اعظم عواید مالیاتی توسط حاکم و نیروهای تحت امر او مصرف می‌شد و فقط جزیی از آن رابه شکل هدایا و حقوق و رسوم مخصوص به شاه می‌دادند. «حکام می‌توانستند ناحیه‌ای را که تابع آنان بود به تقسیمات فرعی منقسم و یکسان واگذار کنند و نسبت به آنها نظارت کامل داشتند» [لمبتون، ۱۳۶۲، ب، ۲۱۵-۲۱۶].

این قلمروهای حکومتی شامل سه قلمرو اجتماعی متفاوت بود. قلمروهای زندگی ایلی، کشاورزی و شهری. ممکن بود بعضی از حکام بر بعضی از این قلمروها حکومت داشته باشند و بعضی بر همه آنها [نعمانی، ۱۳۵۸، ۱۹۹-۲۰۰].

از آنجا که این حکام بطور عمده منشأ ایلی داشتند، ایلات وابسته به آنها نیز در قلمرو حکومتی آنها استقرار می‌یافتند. مراتع و مناطقی که ایلات در آن زندگی می‌کردند تحت عنوان الکا در اختیار آنها قرار می‌گرفت. در واقع این امر نوعی اختصاص زمین برای زندگی ایلات بود؛ سستی که در میان خود ایلات در ارتباط با چرای دام‌ها رعایت می‌شد. با توجه به اتکا زندگی ایلی به دامداری مازادی که از این قلمروها استخراج می‌شد، بطور عمده مربوط به دام‌های آنها بود که بنا به مأخذ یک هفتم تا یک سوم بود (Foran, 27).

در ارتباط با قلمروهای کشاورزی از انواع اراضی خالصه (خاصه)، ممالک (تیول دیوانی)، سیورغال و اوقافی یاد شده است. جدای از تفاوت‌های درونی این نوع زمین‌ها آنچه مسلم است این است که بنا به ماهیت شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری که نیاز به دخالت عمل سیاسی و ایدیولوژیک در اختصاص مازاد دارد، همه اینها اشکال مختلف اختصاص مازاد از طریق عمل سیاسی و ایدیولوژیک بوده است. در واقع متناظر با تقسیم زمین برای تداوم حیات ایلی و دامداری ایلات وابسته به صوفیه، زمین‌های کشاورزی نیز متناسب با قدرت نظامی رؤسای قزلباش (که بطور عمده ایلاتی بودند) و تعداد نیروهای نظامی آنها، اداره ساخت متمرکز امپراتوری (پایگاه‌های اداری و نظامی نیروهای ثابت در دوره شاه‌عباس) و تأمین نیروهای ایدیولوژیک (روحانیون، سادات، صوفیه و اداره مراکز مذهبی) تقسیم می‌شود و در اختیار نظامیان، نیروهای اداری و ایدیولوژیک قرار می‌گرفت.

متناسب با قدرت یافتن هر یک از نیروها در ساخت سیاسی، میزان زمین‌های متعلق به وی نیز تغییر می‌کرد. چنانکه شاهد گسترش املاک خاصه در عصر شاه‌عباس، متناظر

با گسترش نیروهای نظامی ساخت متمرکز، تیول‌های علما، بوروکرات‌ها و غلامان، متناظر با قوت یافتن آنها و کاسته شدن از قلمرو و تیولی امرای قزلباش هستیم. اغلب این تیول‌ها در اشکال مختلف آن، متناظر با نوع حکومت یا تعلق آنها به زمین موروثی بود. عمده پایگاه‌های حکومتی سران قزلباش حتی در زمان شاه‌عباس و بعد از آن بطور موروثی در خاندان آنها تداوم می‌یافت (جانشین). به تبع آن قلمرو تیولی آنها نیز شکل موروثی به خود می‌گرفت. رید از تقسیم قلمرو حکومتی سران قزلباش و درگیری‌های بعد از آن سخن می‌گوید [Reid, 9].

همچنین آنچه به عنوان سیورغال از آن یاد می‌شود و بطور عمده به سادات و روحانیون واگذار می‌شده است، علاوه بر اینکه از پرداخت رسوم (سهمی از مالیات) به شاه معاف بودند، در خاندان‌های آنها، موروثی باقی می‌ماند.

درباره نیروهای نظامی ساخت متمرکز نیز چه نیروی غلامان (گرچی‌ها...) و چه قورچیان (که نیروهای ایلی اما مستقر در پایتخت بودند و نوعی رابطه استخدامی داشتند)، در ارتباط با هر مجموعه از آنها تیولی مشخص شده بود. مادام که افراد در شغل نظامیگری باقی می‌ماندند تیول آنها تداوم داشت. در ارتباط با مقامات عالی نیز بابت حقوق و مواجب صاحبان آنها تیول تعلق می‌گرفت [لمبتون، ۱۳۶۲، ب، ۲۲۰]. تیول‌هایی هم بود که سالانه به اشخاص واگذار می‌شد. تیول‌ها از هر نوع آن از تفتیش مأموران شاه معاف بود [لمبتون، ۱۳۶۲، ب، ۲۲۱]. در ایران صفوی، تأمین حقوق نظامیان و اداری‌ها از طریق واگذاری تیول و با اتکا به رویه سهم‌بری به معنای این بود که تیولدار با دعوی نیابت مالکیت از سوی حکومت بر زمین و آب و... سهم خویش را از مازاد دریافت می‌کرد و این به معنای قبول نوعی مالکیت (اعم از مالکیت دایم و موقت) از سوی بهره‌وران بر زمین‌ها بود. این امر در جهت تبدیل مناصب اداری، نظامی، دینی به پایگاه زمیندار نقش اساسی دارد.

همانطوری که قبلاً اشاره شد با تبدیل اقطاع به ملک شخصی، تقابلی در درون ساخت امپراتوری شکل می‌گرفت که از آن می‌توان به تقابل اشرافیت و ساخت متمرکز حکومت یاد کرد. کسانی که به خاطر وابستگی به حکومت، زمین و منافع حاصل از آن را در اختیار داشتند، خواهان آن می‌شدند که نظارت و کنترل ساخت متمرکز بر آنها کاهش

یابد. زیرا با کاهش کنترل ساخت متمرکز، منافع بیشتری عاید آنها می‌شد. از سوی دیگر منافع حاصل از زمین بتدریج این توانایی را برای تولیداران فراهم می‌ساخت که بتوانند مستقل از ساخت متمرکز به حیات خود ادامه دهند. به این نحو رویه‌ای که ساخت متمرکز امپراتوری برای مقابله با اشرافیت در پیش گرفته بود، به تقویت اشرافیت و در نتیجه تشدید تعارض ساخت متمرکز اشرافیت می‌انجامید و پایه‌های امپراتوری را سست می‌کرد.

علاوه بر این، پیوند مالکیت ارضی با موقعیت سیاسی، که خود را در اقطاع می‌نمایاند، موجب شد تا تجارت و صنعت در همه مراحل خویش در بستر همان نیروهایی که قدرت سیاسی را در اختیار داشتند توسعه یابد. شاهد این امر، توسعه تجارت در عصر شاه‌عباس است. در این دوره شاه‌عباس، ارمنی‌ها را به جلفای اصفهان کوچ داد تا به امر تجارت از سوی او پردازند. ابریشم از املاک خاصه سلطنتی تهیه می‌شد و در اختیار تجاری قرار می‌گرفت که به عنوان مباشران شاه عمل می‌کردند و در ازای دریافت حق‌العامل، سود آن را در اختیار شاه قرار می‌دادند. این موقعیت در تقابل با موقعیت تجار اساکاست. در ژاپن اگر چه تجارت خارجی در انحصار باکوفو بود، اما تجار به نیابت از سوی توکوگاوا تجارت نمی‌کردند، بلکه تجارت با پرداخت عوارض گمرکی و انواع مالیات‌های دیگر به باکوفو همراه بود.

در زمینه صنعت نیز عمده‌ترین کارگاه‌های سلطنتی در اصفهان با حدود ۵۰۰۰ کارگر بود که استادکاران کارگران آن، مزدوران شاه و سودکالاهای تولید شده نیز جزو درآمدهای سلطان محسوب می‌شد [Foran, 32]. تأسیس کارگاه فرش‌بافی در قزوین توسط تهماسب اول، و سپس تأسیس کارخانه‌های مخصوص شعربافی و زربافی و زرکشی برای بافتن منسوجات پشمین و ابریشمین و پارچه‌های زربفت گرانها» توسط شاه‌عباس، مطلبی است که در متون مختلف به آن اشاره شده است. از جمله معتضد در صفحه ۱۱۱ از کتاب خود به نام «حاج امین‌الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران»، به انحصار این نوع کارگاه‌ها به شخص شاه، اعیان و رجال ثروتمند ایران اشاره می‌کند.

احمد اشرف از این موقعیت به عنوان سرمایه‌داری بوروکراتیک سستی (و به نقل از

شاردن) از شاه به عنوان بزرگترین سرمایه‌دار، و از تجار ارمنی به عنوان عاملین نیمه بوروکراتیک شاه یاد می‌کند و سلطه همه جانبه اقتدار پاتریمونال بر ساخت اقتصادی را از موانع عمده در راه تعارض ساختاری و عدم انحلال کل نظام می‌داند [Ashraf, 321].

از موارد دیگری که باید به آن اشاره کرد، رشد صنعت شهری در محدوده اصناف و در شهرهاست فوران از بافندگان به عنوان قدرتمندترین اصناف در عصر صفوی در اصفهان، تبریز، یزد و کاشان، یاد می‌کند. منابع دیگر نیز به رشد صنایع نساجی در این شهرها و انحصار آنها از سوی نیروهای بوروکراتیک اشاره کرده‌اند. در واقع اگر صنعت دستی را ادامه تولید کشاورزی و مواد خام بدانیم، با باقی ماندن مازاد در اختیار بهره‌وران غیرمولد، صنعت دستی نیز متأثر از اقدام و عمل آنها خواهد بود و در جهت تقویت قدرت همین گروه عمل می‌کند. از این رو تولید صنعتی در ایران در دو راستا عمل کرد: مصرف بهره‌وران از مازاد در داخل و تجارت خارجی [معتضد، ۱۲۶ - ۱۲۷] و تولید صنعتی که بطور عمده در شهرها استقرار داشت و در جهت تهیه کالاهای لوکس و گرانبها میل می‌کرد (کالاهای مورد استفاده اقشار بالا و مناسب برای تجارت در مسیرهای دور). در واقع با عدم استقلال اقتصاد از سیاست در قلمرو مازاد تولید کشاورزی، علی‌رغم توسعه روابط پولی تا سطح روستاها، تجارت و صنعت نیز وابسته به سیاست باقی می‌ماند.

وابستگی تجارت و صنعت به سیاست به تبع شیوه خاص استخراج مازاد موجب شد تا با سقوط حکومت، تجارت و صنعت ایران نیز افول کند و امکان رشد مستقل آن در شبکه‌ای از انتقال مازاد مستقل از عمل سیاسی از بین برود، در حالی که استقلال نسبی تجارت و صنعت از سیاست، این امکان را فراهم می‌کرد که علی‌رغم سقوط حکومت، روند توسعه‌ای جامعه و به تبع آن توسعه تمدنی تداوم یابد.

نهاد قشربندی (فرصت‌ها)

از نظام قشربندی صفویه می‌توان به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصت‌ها و پیوند متقابل یاد کرد.

اشرافیت عصر صفوی از چند قرن با پایه‌های منزلت متفاوت تشکیل شده است.

سران قزلباش و نیروهای نظامی که پایه قدرت آنها را ابتدا وابستگی خاندانی و نظامیگری تشکیل می‌داد، بعدها با انتصاب به حکومت ولایات و دریافت تیول در اشکال مختلف آن، که بطور عمده موروثی بود، بصورت زمینداران بزرگ درآمدند. به بیان فوران اینها با قرار گرفتن در رأس ایل‌های خود، از یکسو و دریافت تیول و حکومت ولایات از سوی دیگر، از سه بخش مازاد ایلی، روستایی و شهری بهره‌مند شدند. این گروه با اتکا به نیروی نظامی ایلی به مزایای مادی حاصل از تملک زمین دست یافتند و با این مزایا قدرت نظامی خویش را گسترش دادند.

گروه دیگر بوروکرات‌های ایرانی بودند. اینها که انحصار دانش عرفی را در ارتباط با اداره زمین‌ها در اختیار داشتند با تکیه به اقتدار تخصصی و دانش خود، از طریق اشغال مناصب اداری و انحصار امور مالی و ممیزی و... به دریافت تیول نایل شدند و در جرگه زمینداران و گاه تجار بزرگ درآمدند.

نیروی نظامی غلامان هم که بر اساس وابستگی شخصی به شاه و لیاقت پایگاه‌های ساخت متمرکز و مناصب نظامی - اداری ولایات را در اختیار داشتند، با دریافت تیول به گروهی با علائق محول نسبت به زمین تبدیل شدند.

روحانیت نیز با اتکا به قدرت ایدیولوژیک خویش، هم به قدرت سیاسی در ساخت (منصب صدر، شیخ‌الاسلام و...) دست یافت و هم از طریق سیورغال بهره‌مندی مادی یافت. این گروه انحصار دانش دینی را هم در اختیار داشتند.

تجار عمده شهرها، گروه دیگر این اشرافیت را تشکیل می‌دادند. آنها نیز گروهی بودند که بهره‌وری مادی‌شان در بخش عمده‌ای، نتیجه پیوند سیاسی آنها با بخش‌های دیگر اشرافیت بود.

در مقابل باید به مردم عادی ایلی که به دامداری اشتغال داشتند، زارعین، اصناف و کارگران اشاره کرد که به بیان فوران طبقات میانه‌رو پایین و تحت سلطه را تشکیل می‌دادند [Foran, 1993].

همانطور که سیوری اشاره می‌کند، این نظام قشربندی، نظامی بود که تحرک عمودی برای آن امری غیرمعمول و ناشناخته نبود. مواردی که افراد از طبقات پایین جامعه به پایگاه‌های عالی اداری و نظامی دست یافته‌اند متعدد نقل شده است. از جمله

شیرفروشی که به فرماندهی قراولان شاه‌عباس رسید و چوپان و خیاطی که به مقام نظارت رسیدند. ساروتقی صدراعظم نانوا زاده بود و شیخ علی زنگنه، وزیر شاه‌سلیمان، میرآخور شاه بود. هر چند عده‌ای از نیروی غلامان که در زمان شاه‌عباس حدود یک پنجم مناصب عالی را اشغال می‌کرد، از بزرگان گرجی و چرکسی محسوب می‌شدند، اما بطور عمده نیروهایی بودند با پایگاه غلامی و اسارت. بسیاری از زنان حرم و خواجه سرايان را نیز همین نوع نیروها تشکیل می‌دادند [باستانی پاریزی، ۱۴۵ - ۱۴۶ و سیوری، ۱۶۴ - ۱۶۶].

سیوری به این مطلب تا آنجا تکیه می‌کند که جامعه صفوی را جامعه‌ای فضیلت سالار می‌نامد و معتقد است، همین امر موجب عدم شکل‌گیری اشرافیت ریشه‌دار در ایران شد. این سخن سیوری را اگر نوعی بزرگ‌نمایی واقعیت هم بدانیم، حداقل اشاره به باز بودن نظام قشربندی ایران دارد. بخصوص اگر به این واقعیت هم توجه داشته باشیم که در ورود به جرگه روحانیت، وابستگی خاندانی نقش چندانی نداشته و بیشتر صلاحیت‌های شخصی مداخله داشته است. هر چند که در زمینه ورود به جرگه اشرافیت نیز پیوندهای خاندانی اغلب نقش داشته است.

توجه به این دو ویژگی نظام قشربندی ایران؛ تحرک اجتماعی و امکان گذر از اقشار پایین جامعه به قشر بالا و پیوند متقابل فرصت‌ها و امکان تمرکز آنها، نتایج چندی برای توسعه درونزای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است.

وابستگی متقابل مالکیت زمین که مبنای استخراج مازاد است، با بنیان‌های سیاسی و ایدیولوژیک، در جهت تقویت پیوند آنها و عدم استقلال قلمرو اقتصادی از سیاست و ایدیولوژی عمل کرده است. در نتیجه ساخت سیاسی - اقتصادی را در اشکال ماقبل سرمایه‌داری آن تقویت کرده و از رشد مستقل اقتصاد مانع شده است.

شاهد این امر هم شروع زوال توسعه ایران بعد از شاه‌عباس است. بیشتر مورخین به شروع زوال اقتصاد صفوی بعد از شاه‌عباس اشاره دارند. چنانکه شروع زوال قدرت سیاسی صفویه نیز از همین دوره است (در بحث از نهاد مالکیت از این امر با ذکر شواهدی، سخن به میان آمد).

البته در مقابل، موجب سیاسی شدن بخش‌هایی از اقتصاد را هم که بطور عمده بر

قرارداد مبتنی است و دورتر از حوزه نفوذ عمل سیاسی است، در پی داشته است. نمونه آن تجارت عهد صفوی است که نوعی تجارت وابسته به دربار است و احمدشرف از آن به عنوان سرمایه‌داری بوروکراتیک یاد می‌کند.

از سوی دیگر این وابستگی متقابل و عدم تفکیک موجب شد تا ساخت سیاسی به سوی ساختی بوروکراتیک (با ویژگی اتکا به مستمری، ارزش‌های اداره‌گری و اهمیت یافتن ارزش‌های سیاسی در نظام ارزشی آنها) نزدیک نشود. به بیان دیگر عمل سیاسی و اداری، وسیله‌ای در جهت دستیابی به عواید مادی و اهداف دیگر بود تا هدفی فی نفسه. در نتیجه، بر اساس نظریه تریمبرگر، به خطر افتادن حکومت به معنای تهدید پایگاه آنها محسوب نمی‌شد و واکنش آنها را بر نمی‌انگیخت.

به عبارت دیگر، این نظام قشربندی از نزدیک شدن ساختار کلی جامعه ایران به ساختار جوامع دولت - ملت با تفکیک اقتصاد از سیاست و همچنین شکل‌گیری طبقه با بنیان اقتصادی ممانعت می‌کرد و این امر خود از توسعه مداوم جلوگیری به عمل می‌آورد.

از سوی دیگر این نظام قشربندی، فعال شدن مکانیسم اشرافی شدن درون امپراتوری، تضعیف پیوند نیروهای بوروکراتیک ساخت متمرکز با امپراتوری و تمایل به تجزیه را به دنبال داشت.

همچنین این نظام قشربندی با ویژگی پیوند متقابل فرصت‌ها با هم، با امکان تحرک در آن و فعال بودن مکانیسم اشرافی شدن در آن، اشرافیت ایران را به اشرافیتی سیال که بطور مداوم در حال جابه‌جایی بود تبدیل کرد. این عدم تداوم اشرافیت، مانع از شکل‌گیری فرهنگ و احساس مشترک و تعلقات پایدار به زمین و دیگر فرصت‌ها شد و در مقابل تعارض درون آن‌را تقویت کرد. از این روست که بخشی از این اشرافیت که نسبت به نیروهای دیگر تداوم بیشتری داشت (یعنی اشرافیت ایلی)، شاهد واکنشی با تأخیر نسبت به حمله افغان‌ها هستیم. در حالی که شکل‌گیری فرهنگ و احساس مشترک و تعلقات پایدار به زمین و دیگر فرصت‌ها، موجب تداوم حکومت و جامعه و در نتیجه تداوم توسعه تمدنی یا حفظ آن می‌شود.

نتیجه‌گیری

مطالب طرح شده در بالا نشان می‌دهد، عوامل ساختاری متعددی در سقوط صفویه، قطع روند توسعه درونی ایرانی و در نتیجه زوال توسعه تمدنی از قرن ۱۶ تا ۱۸ مؤثر بوده‌اند. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدامیک از این عوامل تأثیر بیشتری در وقوع این امر داشته است. در پاسخ به این سؤال از مقایسه نمونه مشابه ایران، یعنی امپراتوری عثمانی، سود می‌جویم.

از آنجا که شاکله و طرح امپراتوری صفوی، طرحی مکرر از امپراتوری‌های گذشته ایران است، نهادهایی هم که در افول آن نقش داشته‌اند، همان عواملی هستند که در افول امپراتوری‌های قبل ایران و خاورمیانه، حداقل در محدوده زمانی از اسلام تا صفویه (ده قرن)، مؤثر بوده‌اند.

در زمان مورد بررسی، امپراتوری عثمانی را داریم که طرحی مشابه امپراتوری صفوی دارد. در واقع طرح مناصب حکومتی صفویه، هم در ساخت متمرکز و هم ساخت ایالات، در بخش عمده‌ای مأخوذ از تجربه عثمانی است. با این تفاوت که امپراتوری عثمانی در فاصله زمانی بیشتری با مشکل نیروی نظامی مواجه شد و تا قرن ۱۹ تداوم یافت. از این رو در پاسخ به سوال قطع روند توسعه درونی، امپراتوری صفوی مورد مقایسه مناسبی است. این امپراتوری در زمینه ساخت سیاسی، انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی، نهاد خانواده، مالکیت و قشریندی شرایطی مشابه ایران دارد. امپراتوری عثمانی از بقایای امیرنشین‌های امپراتوری سلجوقی در آناتولی سر برآورد. در ابتدا امارتی از غازیان مرزی بود که رییس آن‌را «ای بیگی» (امیر مرز) می‌نامیدند [برنارد، ۱۳۶۵، ۵۳]. سپس با گسترش سرزمین، این امارت مرزی به پایه‌ای رسید که بایزید ملقب به ایلدرم، لقب «سلطان الروم» را برای خویش برگزید. اگر چه حمله تیمور روند گسترش این دولت را قطع کرد، اما بعد از یک دوره فترت مجدداً این گسترش ادامه یافت. این امپراتوری توانست با انضمام سرزمین‌های عربی در آسیا و افریقا، به جایگاه «سلطنت عرب و عجم و روم» سپس «پادشاهی اسلام» برسد [برنارد، ۱۳۶۴].

ساخت سیاسی: از لحاظ ساخت سیاسی، با گسترش حکومت عثمانی از یک امارت مرزی به یک امپراتوری که دعوی خلافت اسلامی را داشت، ساخت سیاسی این حکومت در همان جهت امپراتوری‌های دیگر مسلمین سوق یافت [برنارد، ۱۶۱].

عثمانی‌ها چون از صورت سرکرده‌های مرزی بیرون آمدند و به مقام سلاطین اسلامی ترقی کردند، برای تحصیل کمک و راهنمایی، به شرق و به سنن و هادیان راه و رسم زندگی و مذهب سنت روی آوردند [برنارد، ۷۶]. آنها که بدو به عنوان غازی، مذهبشان «ایمان صوفیانه و غیر جزمی درویش بود» [برنارد، ۷۲]، بتدریج به حکامی تبدیل شدند که تکیه‌گاه آنها علما و قانون شرع بود. در کنار اینها طبقه‌ای از دیوانیان، مشاوران و سرداران سرب‌آوردند که در رأس آنها قره‌خلیل خیرالدین جاندارلی بود که بنیانگذار سلسله وزرای جاندارلی است [برنارد، ۷۷-۷۸]. اینها دستگاه وزارتی مشابه وزرات در امپراتوری‌های دیگر را استوار کرد.

در مرحله بعد، سنت نگاهداری غلامان خانگی به دستگاه عثمانیان منتقل شد و در سیر تکامل خویش با هدایت دستگاه وزارت بتدریج در مقابل غازیان مرزی که گروهی از آنها سرکردگان نیروی نظامی و گروهی از آنها عشایر بودند، نیروی غلامان به روش معروف دو شیرمه (devshirme / سربازگیری از پسران افراد غیر مسلمان مسیحی به منظور استخدام در ارتش عثمانی و خدمات دولتی) شکل گرفت. اینها بعد از مسلمان شدن و فراگیری زبان ترکی، نیروی نظامی ثابت امپراتوری را تشکیل می‌دادند [برنارد، ۷۸-۸۳]. از قرن ۱۵ به بعد، اجاق غیربومی‌های گاردینی چری، ینی چری پیاده، سواره نظام قبوقلی از این نوع تشکیل می‌شد [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۴۱-۶۵۸].

در مقابل این نیروی نظامی باید از نیروهای نظامی یاد کرد که از سوی اقطاعداران تجهیز می‌شد و در مراحل بعدی از آنها به عنوان سپاهیان صاحب زمین یاد می‌شود (سواران تیولدار، پیاده، مسلم و) [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۵۹-۶۶۴].

در این امپراتوری نیز روند تغییر در جهت قوت یافتن علما و بوروکرات‌های دفتری و نیروی غلامان در مقابل نیروی غازیان و صوفیه و رؤسای ایلات بود. اوزون چارشلی از تقویت فقها توسط دربار و مداخله آنها در امور حکومت در قرن ۱۶ سخن می‌گوید

[اوزون چارشلی، ۱۳۷۲، ۴۶۳ - ۴۷۰]. می‌توان حدس زد که روی آوردن سران ایلات به قطب اردبیل که بطور عمده در آسیای صغیر و آناتولی مستقر بودند، در بخشی ریشه در قوت یافتن این نیروها داشته است. بعدها این روند در جهت تقویت بیشتر نیروهای ینی چری ادامه یافت. مروری بر سرگذشت وزرای اعظم عثمانی در قرن ۱۵ و ۱۶ نشان می‌دهد، اکثر آنها از میان نیروهای غیر ایلاتی (اسرا و مسیحیان) و بنا به سنت دوشیرمه، از میان ینی چری‌ها برآمده‌اند [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۱۳-۶۳۵ / برنارد، ۸۴].

رویه اقطاع‌داری رویه معمول در عثمانی بوده است. با این تفاوت که تأمین بخشی از نیروهای نظامی ینی چری‌ها و گروه‌های دیگر، بصورت دریافت مستمری بوده است. هر چند که در مرحله‌ای این سپاهیان به مرتبه سپاهیان تیولدار ارتقا می‌یافتند، اما همیشه جای آنها با نیروهای جدید از اجاق غیربومی‌ها پر می‌شد.

انسجام اجتماعی و فرهنگی: برنارد از لحاظ اجتماعی به تعارض میان غلامان و اقطاع‌داران (اشراف فتودال) اشاره می‌کند [برنارد، ۸۵]. از لحاظ فرهنگی تعدد قومیت‌ها، مذاهب و زبان‌ها اگر بیشتر از ایران نبود، کمتر از آن هم نبود [Ward & Rustow (eds), 1964].

تعارضات میان نخبگان سیاسی، رؤسای ینی چری‌ها، حکام ایالات (بیگلریگی‌ها و سنجق بیگ‌ها)، وزرای دربار و روحانیون نیز در سطح بالایی است. اوزون چارشلی، نمونه‌های بسیاری از دسیسه و تباری گروه‌های مختلف نخبگان علیه یکدیگر را در قرن ۱۵ و ۱۶ به دست می‌دهد [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۲].

نهاد خانواده: با توجه به اتکا هر دو امپراتوری ایران و عثمانی بر مبنای دینی اسلام، در زمینه نهاد خانواده مشابهت‌های بسیاری وجود دارد. وجود سلسله‌های بزرگی از علما و وزرا در عثمانی، رسم به ارث رسیدن منصب ینی چری به فرزندان فرد، نمونه‌هایی است که اوزون چارشلی از آن یاد می‌کند [اوزون چارشلی ۱۳۷۰، ۷۰ و ۶۴۸].

قشریندی: در زمینه قشریندی، تحرک اجتماعی امری شناخته شده در عثمانی بوده است. البته با اتکا به رویه‌ای که در زمینه ارتقا نظامیان به سپاهیان تیولدار و ارتقا به مقام بیگلریگی در ایالات وجود داشته، می‌توان گفت این تحرک در ایران قاعده‌مندی

بیشتری داشته است [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۱۳-۶۳۵-۶۸۰].
 نهاد مالکیت: در زمینه مالکیت نیز به وجود رسم اقطاع و شیوع آن به کرات اشاره شده است [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۶۰-۶۶۵]. در عثمانی نیز املاک خاصه (سلطنتی) به نام ایالات بدون سالانه، در مقابل اقطاع دیوانی (که به رؤسای ایالات و لشکری‌ها اختصاص می‌یافت) وجود داشته و در طول زمان به آن افزوده شده است [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۷۸]. در مقابل اینگونه ایالات، ایالت‌های باسالانه بود که توسط خزانه دولت، سالانه به اقساط واگذار می‌شد و قسمتی از محصولات آنها مصروف ایالت، و بقیه به خزانه دولت ارسال می‌شد. همچنین از تیول‌هایی که جنبه ارثی داشته و از سوی حکومت به رسمیت شناخته شده، یاد شده است. (سنجق‌های میرمیرانی، مالکانه یا اربابی، مرروئی و آزاد) [اوزون چارشلی، ۱۳۷۰، ۶۷۷-۶۷۱]. بنابراین، می‌توان گفت در این زمینه نیز وضع مشابهی میان دو جامعه وجود داشته است. این مشابهت‌ها در واقع ریشه در میراث مشترک دو امپراتوری دارد. هر دو اینها از بقایای امپراتوری سلجوقی (البته با تفاوت زمانی) و قبل از آن عباسی سربرآورده‌اند و از این جهت با یکدیگر مشترک هستند. تقدم عثمانی در شکل‌دهی به امپراتوری و قدرتمندی آن در زمان استقرار حکومت آق‌قویونلوها و رقابت صفویه با آنها نیز از عواملی است که صفویه را در جهت شکل‌دادن به تشکیلاتی مشابه امپراتوری عثمانی سوق داده است و آن‌را می‌توان در تشکیلات حکومتی آنها، القاب و مناصبی که از آن استفاده می‌کنند و حتی تغییرات آنها جستجو کرد (القابی چون بیگلربیگی، شیخ الاسلام، صدر، قاضی عسگر، بیگ و عناوین نظامی).

اما این دو امپراتوری در یک زمینه با یکدیگر تفاوت دارند. و آن محیط بین‌المللی آنهاست که بر نهادهای درونی آنها از جمله مالکیت و قشربندی نیز تأثیر گذاشته است. امپراتوری عثمانی تا زمانی که قدرت عمده‌ای در اروپا در مقابل وی قرار نداشت (اوایل قرن هجده)، سمت و سوی عمل نیروهای نظامی‌اش به سوی خارج امپراتوری بود (حتی در طول قرن هجده نیز هنوز درگیری‌های مرزی ادامه داشت). این امر موجب بود تا امپراتوری هم از یک منبع عمده مالی و نیروی انسانی (غنیمت و اسیر) بهره‌مند باشد و هم از تعارض نیروها در درون امپراتوری مصون بماند. علاوه بر این، این امکان را

برای امپراتوری عثمانی فراهم آورد که در کنار نیروهای دارای وابستگی ایلی، نیروهای مسلح متعلق به ساخت متمرکز را گسترش دهد (ینی چری‌ها).

بنابراین می‌توان تداوم امپراتوری عثمانی و سقوط صفویه را در بخشی نتیجه محیط بین‌المللی متفاوت آنها دانست. محیطی که برای امپراتوری عثمانی، امکان گسترش سرزمینی را فراهم آورد و امپراتوری صفوی را در همان دهه‌های اول استقرار با مشکل نیروی نظامی مواجه ساخت.

از سوی دیگر، امپراتوری عثمانی در ارتباط با تأمین نیروهای بوروکرات و نظامی خویش از رویه دوگانه تیولداری و مستمری استفاده می‌کرد. به این معنا که ینی چری‌ها که نیروهای مسلح متشکل از غلامان بودند، ابتدا از طریق دریافت مستمری تأمین می‌شدند و بعد از مدتی که از خدمت آنها در جنگ‌ها می‌گذشت، به سپاهیان تیولدار تبدیل می‌شدند و قطعه زمینی در اختیار آنها قرار می‌گرفت. این امر تأثیرپذیری ینی چری‌ها را از شرایط اقتصادی و سیاسی دولت بیشتر می‌کرد. به همین جهت شاهد شورش‌های متعدد آنها در دوره‌های بحران مالی و سیاسی هستیم [اوزون چارشلی، ۱۳۷۲]. این امر را می‌توان به عنوان بوروکراتیک شدن بیشتر ساخت سیاسی امپراتوری عثمانی تلقی کرد و یکی از عوامل تداوم امپراتوری به شمار آورد.

بنابراین می‌توان گفت، از میان عوامل ذکر شده، محیط بین‌المللی دو امپراتوری (عثمانی و ایرانی) از طریق تأثیرگذاری بر مکانیسم‌های داخلی در جهت حل مشکل نیروهای نظامی بیشترین تأثیر را داشته است. در مرحله بعد، باید از تحکیم بیشتر رویه اقطاع‌داری در ایران نسبت به عثمانی که آن‌هم منتج از شرایط بین‌المللی آنهاست، یاد کرد. در واقع اگر تمهیدات شاه‌عباس در جهت تشکیل ارتش غلامان به تقویت رویه اقطاع‌داری منجر می‌شود، به علت آن است که ساخت متمرکز از یک منبع اصلی تأمین انسانی و مالی (جنگ) محروم است. در نتیجه باید در تأمین آنها به درآمد حاصل از زمین تکیه کند. در حالی که حکام عثمانی در عین حال که در ولایات از رویه تیولداری استفاده می‌کردند، در تأمین نیروهای مسلح ساخت متمرکز و حتی ولایات از غنیمت جنگی بهره می‌بردند.

همین موقعیت، حتی در سمت‌گیری نیروهای نظامی متعلق به ساخت متمرکز و

ایالات نیز مؤثر بود. تا زمانی که امکان جنگیدن و پیروزی در جبهه‌ها وجود داشت، تعارض‌ها در میان این نیروها در حداقل بود، اما زمانی که پیشروی در غرب با مشکل مواجه می‌شد، از قرن هفدهم، شاهد اوج‌گیری تعارض‌های درونی و شورش‌ها هستیم. در واقع علت بسیاری از شورش‌ها و جابجایی نیروها در مرکز امپراتوری، توقف جنگ در جبهه‌ها یا شکست بوده است [اوزون چارشلی، ۱۳۷۲].

پی‌نوشت

۱) فرایندهای توسعه‌ای تمدن را با کمی مسامحه می‌توان «توسعه» به معنای مصطلح دانست. از این رو در نوشته حاضر هم از روندهای توسعه‌ای اغلب به عنوان توسعه یاد شده است.

منابع و مأخذ

- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۲، ترجمه وهاب ولی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۳، ترجمه وهاب ولی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، چاپ سوم، انتشارات صفی‌علیشاه.
- برن، رهر، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کی‌کاووس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۷ (۱۳۷۵).
- برنارد، لویس، استانبول و تمدن امپراتوری عثمانی، ترجمه ماه‌ملک بهار، چاپ دوم، تهران، انتشارات عملی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- بودون، ریمون، منطق اجتماعی، روش تحلیل مسایل اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- پل‌رو، ژان، ترکیه، ترجمه خان‌بابا بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- سمیعا، میرزا، تذکرة الملوک، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر، درآمدی بر دایرة المعارف علوم اجتماعی، چاپ اول، تهران،

انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.

- سیوری، راجر، ایران عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، چاپ اول، کتاب تهران، ۱۳۶۳.
- گوریچ، ژرژ، جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی، ترجمه حسن حبیبی، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۸.
- لمبتون، آن، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه علی تبریزی، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات)، ۱۹۵ - ۲۴۰، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲ الف.
- لمبتون، ا.ک. س.، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ب.
- معتضد، خسرو، حاج امین الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات جانزاده، ۱۳۶۶.
- مینورسکی، سازمان اداری حکومتی صفوی (تعلیقات مینورسکی)، ترجمه مسعودرجب‌نیا، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- نعمانی، فرهاد، تکامل فتودالیسم در ایران، ج ۱، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.

منابع و مأخذ انگلیسی

- Ashraf, Ahmad "Historical Obstacles to The Development of a Bourgeoisie in Iran" in: **studies In The Economic History Of The Middle East**, edited by M. A Cook, 332 - 308, 1970.
- Barber, Bernard "Social stratification" In: **International Encyclopedia of the Social Sciences**, David L. Sills (ed), Vol. 15, 296 - 288, New York, Macmillan Company & The Free Press, 1968.
- Eggan, Fred, "kinship", in: **International Encyclopedia of The Social Sciences**, David L. Sills (ed), Vol. 8, 401 - 390, New York, Macmillan Company & The Free Press, 1968.
- Eisenstadt, Shmuel, N., "Empires ", In: **International Encyclopedia of The Social Sciences**, David L. Sills (ed), Vol. 5, 49 - 41, New York, Macmillan Company & The Free Press, 1968.

- Foran, John, F., **The Making of an External Arena: Iran's Place in the World - System 1722 - 1500**, in: **Review**, 12, 1, 71 - 119, 1989.
- Foran, John, F. , **fragile Resistance Social Transformation Iran From 1500 to the Revolution**, Westview Press Inc., 1993.
- Goody Jack, "Descent Groups" in: **International Encyclopedia of the Social Sciences**, David L. Sills (ed), Vol. S, 408 - 401, New york, Macmillan Company & The Free press, 1968.
- Reid, James J., **Tribalism and Society in Islamic Iran 1500- 1629**, undena Publications, California, 1983.
- Ward, Robert E. & Ruslow, Dankwart (eds), **Political Modernization in Japan and Turkey**, Princeton University Press, 1964.

